

## چکیده

جنبش اجتماعی یکی از رویکرد اساسی در تغییر و حفظ مناسبات قدرت در جامعه با طبقات و گروه‌های حاکم و محکوم است. جنبش اجتماعی می‌تواند از بالا و یا پائین، دفاعی و یا تعرضی باشد. وقوع جنبش اجتماعی از پائین بمثابة کنش جمعی طبقات و گروه‌های اجتماعی، بیانگر به چالش کشیده شدن هژمونیک فکری و فرهنگی طبقات حاکم است. هژمونیک که در عمل و در فرایند کنش اجتماعی تناقض آن با منافع گروه‌های محکوم در پراتیک به آگاهی عملی تبدیل شده است و جنبش اجتماعی می‌تواند اصلاحی و یا انقلابی باشد.

در تحلیل همه جانبه جنبش اجتماعی ناگزیر از پرداختن و بررسی عوامل اجتماعی، اقتصادی و روانشناسی اجتماعی هستیم. اما فاکتور مشخص که می‌تواند جنبش اجتماعی را از یک امکان به واقعیت تبدیل کند، "سرمایه اجتماعی" است و هر جنبش اجتماعی "سرمایه اجتماعی" خود را دارد و روند تحول و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن به مشخصات این سرمایه بستگی دارد. "سرمایه اجتماعی" جنبش شبکه‌ای از کادرها و فعالین اند که در ضمن اعتماد و همسوئی نقش و جایگاه همدیگر را درک میکنند.

جنبش "روشنائی" که قریب یکسال قبل اتفاق افتاد یک حرکت اجتماعی برای بازتعریف مناسبات قدرت و امتیازات اجتماعی و اقتصادی در جامعه بحران زده افغانستان است. یکی از دستاوردهای تاکتونی این جنبش ضربه زدن به جایگاه و سلطه‌ی رهبران جهادی و محافظه کار جامعه هزاره است. این جنبش که هنوز در چهارچوب قومی - مذهبی خود قرار دارد با چالشها و فرصت‌های بسیاری همراه است.

## نظریه جنبش اجتماعی

و تحلیل مختصر از جنبش "روشنائی"

بصیر-رززار

### 1. مقدمه

جنبش اجتماعی یک حرکت جمعی یک گروه یا طبقه اجتماعی برای تغییر و حفظ منافع و امتیازات است که میتواند در اشکال و مطالبات متفاوت ظاهر گردد. جنبش اجتماعی در کنار احزاب سیاسی و رژیم‌های سیاسی سه ابزار اصلی در شکل دهی قدرت و امتیازات گروه‌های انسانی است. جنبشهای اجتماعی می‌تواند انقلابی و یا اصلاحی باشد و جنبشهای اصلاحی در چهارچوب نظام حاکم برای تغییرات به نفع یک طبقه و یا گروه اجتماعی مبارزه میکنند.

در طی دو سال اخیر ما شاهد تحركات و جنبشهای مردمی و حق طلبانه در افغانستان بویژه در شهر کابل بوده ایم. اولین حرکت عدالتخواهی دو سال قبل در اعتراض باقتل فجیع فرخنده، دختر جوان صورت گرفت که بدست یکدسته اوباشان مسلمان به تحریک تعویض نویسی در یک روز روشن به همکاری پولیس و موجودیت صدها انسان بی تفاوت و تماشاگر در مرکز شهر رخ داده بود. این اعتراض در واقعیت امر اولین حرکت حق طلبانه و آزادیخواهانه بود که صدها نفر در تقابل با دولت و حامیان قومی و مذهبی آن راهی جاده‌ها شدند. دادخواهی برای فرخنده فقط محدود به شهر کابل نمانده و اعتراضات آزادیخواهان اعم از افغانستانی و غیرافغانستانی را در سراسر جهان در پی داشت.

اعتراض دومی چند ماه بعد از اعتراض اولی اتفاق افتاد و اینبار موضوع اعتراض قتل مسافرین متعلق به ملیت هزاره بود که بعد از ماه‌ها اسارت و شکنجه بشکل فجیعانه توسط آدمکشان طالب - داعشی بقتل رسیده بودند. قتل فجیعانه

مسافری و بویژه دختر نه ساله بنام شکرپه تبسم تحمل و کاسه صبر آیدخواهان اعم از هزاره و غیر هزاره را لبریز نمود و به اعتراض و دادخواهی گسترده ی منجر گردید. انتقال اجساد توسط فعالین سیاسی به کابل، حماسه "تبسم" را در تاریخ معاصر افغانستان رقم زد و برای نخستین بار یک تظاهرات بزرگ که از بسیاری جهات بی سابقه بود، به راه افتاد. حماسه "تبسم" به دولت و نیروهای سیاسی، ظرفیت و واقعیت یک نیروی معترض و نیرومند شهری را به نمایش گذاشت.

حرکت که به دنبال دو حرکت نامبرده به وقوع پیوست، اعتراض به تغییر خط برق "توتاب" از مسیر بامیان به مسیر سالنگ بود که هزاره ها این حرکت را یک سیاست تبعیضانه حکومت دانسته و خواهان تجدید نظر درین پروژه شدند. این حرکت که بعدن به "جنبش روشنائی"<sup>1</sup> مسمی گردید از همان آغاز بنا بر مطالبه و نیروی انسانی آن خصلت قومی بخود گرفت. این حرکت که عمدتن با ابتکار و درخواست رهبران سنتی و شریک قدرت هزاره ها راه اندازی شد، در ادامه خود از کنترل آنها خارج شده و مسیر جداگانه ی در پیش گرفت. حادثه خونین دوم اسد جنبش روشنائی در منطقه دهمزنگ کابل با حملات انتحاری که با تلفات سنگین همراه بود، اکثریت هزاره های خارج کشور را نیز در حمایت ازین جنبش بسیج نمود. جنبش روشنائی در شرایط حاضر به یک اعتراض جمعی هزاره ها بر ضد تبعیض قومی تبدیل شده است و بقول فعالین این جنبش مشکل اصلی "فرق است نه برق".

در این نوشته ابتدا به شباهت ها و تفاوت های این سه اعتراض مکتب میکنیم و سپس خواهیم دید چرا حرکت اخیر توانسته است که دوام آورده و به یک جنبش اجتماعی تبدیل گردد. برای بررسی علل شکلگیری این جنبش ناگزیر از پرداختن به تیوری جنبش اجتماعی که یک بحث نسبتاً پیچیده ای در علوم اجتماعی است، خواهیم بود. بعد از بررسی مضمون و پایه های نظری آن، تفاوتها و یا ویژگیهای این حرکت که در زمان و جغرافیای معین یعنی افغانستان اتفاق افتاده است مورد بحث و تحلیل قرار خواهیم داد. در این بخش خواهیم دید که چه پارامترهایی مشخصات عام حرکت های اجتماعی را به این شکلی مشخص تبدیل نموده است. جنبش روشنائی، فرصتها و چالشهای آن بدنیل خواهد آمد و سرانجام نوشته را با یک نتیجه گیری به پایان میرسانیم.

## 2- اعتراضات دو سال اخیر

اعتراضات دو سال اخیر با جنگ و تخاصمات سیاسی که سالها ادامه داشته است از بسیاری جهات به ویژه در اهداف و شیوه های کار خود متفاوت بنظر میرسد. تفاوت های اصلی رامیتوان درین چند نکته خلاصه نمود: اول اینکه اعتراضات اخیر همه اصلاحی بوده اند و خواهان رفم در چهارچوب نظام و نهادینه کردن ارزشها دموکراتیک می باشند. قوانین و ارزشهای که تاکنون بشکل نیم بند، پروژه ای و از بالا بدون سهم فعال مردم در چگونگی شکل گیری آن، بوجود آمده است. دوم اینکه این اعتراضات انعکاس خواستهای اقشار متوسط شهری و جوان است که عمدتاً جناحهای محافظه کار و سنتی را نشان گرفته اند. یا بعبارت دیگر اولین اعتراض اجتماعی است که حاکمیت محافظه کاران دینی و قومی را به چالش می کشد. سوم اینکه رهبری و نیروهای محرکه این سه اعتراض بنا بر خواستهای مشخص و ویژه گیهای اجتماعی یکسان نبوده و لهذا این سه اعتراض را نمیتوان زیرچتر یک جنبش اجتماعی واحدی تعریف و تحلیل نمود. با اینکه تاثیرات و مشخصات مشترک و عمومی این سه حرکت را نمیتوان انکار کرد، اما تفاوتها و ویژه آنها را نباید از نظر دور داشت. همانگونه که "دهه ی دموکراسی"<sup>2</sup> به اعتراضات و تظاهرات شهری و دانشجویی آنزمان امکان داد، "دموکراسی اسلامی"<sup>3</sup> یکدهه اخیر زمینه اعتراضات کنونی را مهیا نموده است. در اعتراضات اخیر خرده بورژوازی یا

<sup>1</sup> "جنبش روشنائی" یک جنبش اجتماعی ملیت هزاره است که انگیزه اصلی شکلگیری آن تغییر مسیر برق صادراتی "توتاب" از بامیان به مسیر سالنگ می باشد. این حرکت اجتماعی لغو تبعیض را سرلوحه مبارزات خود قرار داده است. اهمیت تحلیل و بررسی این حرکت را در دو مسئله باید دید: اول اینکه این جنبش یک تحول مهم در شکل مبارزات اجتماعی در کشور است و ما در چند دهه اخیر شاهد چنین حرکت اجتماعی برای بیان مطالبات شان نبوده ایم. این حرکت عرصه و چشم انداز جدیدی را بوجود آورده است. دوم اینکه در مورد جنبش اجتماعی بحث تحلیلی کمتری صورت گرفته است و بسیاری این مقوله را تا آنوقت میدانند که در مورد آن بحث نکرده اند و همینکه خواهیم آنرا بطور جدی به بحث بکشیم، نارسائیهها و عدم درک ما از این موضوع روشن میگردد.

<sup>2</sup> در تاریخ معاصر افغانستان بین سالهای 1965 - 1975 را دهه دموکراسی می نامند. درین دهسال یک نظام شاهی مشروطه و انتخابات پارلمانی وجود داشت. درین دوره آزادی نسبی بیان، تجمع و تشکل برقرار بود.

<sup>3</sup> از جائیکه دموکراسی موجود افغانستان در خطوط کلی خود تابع ارزشهای دینی است و با دموکراسی لیبرال تفاوت جدی دارد. اصطلاح "دموکراسی اسلامی" را من قبلن در مقاله زیر عنوان "دموکراسی اسلامی یک مقوله تازه" مورد بحث قرار داده ام..

طبقه متوسط شهری نقش فعال و نیروی اصلی را تشکیل داده و خواسته‌های آن نیز در این اعتراضات انعکاس پررنگ داشته است.

## 1.2 - اعتراضات اصلاحی با مطالبات مشخص

هر سه حرکت در اهداف کلی، شیوه‌های مبارزاتی و پایگاه طبقاتی مشابه اند. خواست هر سه در جهت رفع ستم و نابرابری قرار داشته و خواستار آزادی بیشتر و اصلاح سیستم و رژیم سیاسی بوده است. موضوع نقد هر سه حرکت مستقیماً و یا تلویحاً حاکمیت و ارزشهای مذهبی و سنتهای حاکم را شامل میشود. دادخواهی فرخنده بطور مشخص ارزشها و کنش اسلامیهستهای را به چالش کشید، حرکت "تبسم" یک انفجار و انزجار اجتماعی در برابر جنایت طالبان و بی مسئولیتی رژیم بود و جنبش روشنائی نیز با سیاست تبعیضگرانه حکومت قومی "وحدت ملی" به مقابله برخاسته است.

شیوه‌های هر سه اعتراض نیز یکسان است و تظاهرات شهری عمده‌ترین روش مبارزاتی این اعتراضات را تشکیل میدهد. با این تفاوت که جنبش روشنائی بعد از فاجعه دوم اسد، با بالا رفتن هزینه احتمالی تظاهرات در شرایط حاضر، اشکال دیگر اعتراض را جاگزین تظاهرات در داخل نموده است.

پایگاه طبقاتی و اجتماعی این اعتراضات بطور کلی یکسان است. در هر سه حرکت طبقه متوسط شهری سهم فعال داشته و خواسته‌های اعتراضات نامبرده در خطوط کلی تضمین‌کننده منابع و مطالبات این طبقه می باشد. طبقه متوسط بیش از هر طبقه‌ای دیگر در پی استقرار یک جامعه مدنی و دموکراتیک می باشد. یک وجه مشترک و مهم دیگر در این میان اعتراض و حرکت از پائین برای تغییر و اصلاح رژیم بوده است و در این مورد در ادامه بحث دوباره برمیگردیم.

اگر از تفاوت کمی، از جمله تعداد شرکت‌کنندگان در این اعتراضات صرف نظر کنیم، از لحاظ کیفی این تفاوت‌ها را میتوان برشمرد: خواسته‌های مشخص، نحوه یا چهارچوب ارائه خواسته‌ها، شرایط ذهنی و عینی. این تفاوتها باعث میگردند تا تعریف هر سه حرکت در چهارچوب یک جنبش ناممکن گردد.

تظاهرات اولی موضوع مظلومیت زنان و حاکمیت خشن ایدئولوژی دینی را برجسته میکرد. موضوع اصلی اعتراض به فرهنگ و باورهای مذهبی مردسالارانه و زن ستیزانه بود که با ابتکار فعالین زن با شیوه سنت شکنانه، برای اولین بار جنازه فرخنده توسط خود زنان حمل و دفن گردید. فقدان یک شبکه سراسری و سازمان سیاسی و اجتماعی زنان، باعث گردید تا این دادخواهی نتواند حول این خواست ادامه یابد. این اعتراض بنا بر مشخصه جنسیتی آن، عمدتاً با خصلت فرا ائتیمی برگزار گردید و شرکت‌کنندگان آن متعلق به گروه قومی و ائتیمی خاص نمیشدند.

در تظاهرات تبسم از آنجائیکه خواست اصلی دادخواهی از کشتار وحشیانه و بیرحمانه مسافریین توسط طالبان و محکوم نمودن رژیم در تامین امنیت مسافریین هزاره میشد لهدا رهبری و بدنه‌ی اصلی اعتراض را نیز بیشتر هزاره‌ها تشکیل میدادند. موجودیت شبکه‌ای وسیع از فعالین جوان هزاره و نحوه بیان این مظلومیت که با حمل جنازه‌ها در مسیر راهپیمائی همراه بود، به یک بسیج توده‌ای و حرکت عظیم اعتراضی منجر گردید. یکی از مشخصات و برانگیزگیهای این حرکت، کنار نهادن رهبری سنتی هزاره و مقابله با شیوه‌های رهبری آنها بود. حرکت اعتراضی "تبسم" به روشنی نشان داد که حرکت‌های جدید اعتراضی، سازمان و رهبران خود را میخواهند که در چهارچوب سازمان و رهبری سنتی نمی‌توانند بیان گردند.

در اعتراض سومی که بعدن به جنبش روشنائی مسما شد، برنامه اقتصادی دولت که رشد متوازن و عادلانه مناطق را رعایت نمی‌نماید، مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفت. تغییر مسیر خط برق "توتاب" در چهارچوب تبعیض قومی توسط رهبران این حرکت مطرح گردید. حساسیت قومی در برابر تبعیض، فهم و تجربه تاریخی و جمعی ازین مسئله به اضافه شبکه انسانی از دلایل بودند تا اعتراض و بسیج اجتماعی حول این خواست شکل گیرد. یکی دیگر از ویژگیهای اعتراض سومی این بود که این حرکت در حد یک اعتراض خیابانی محدود نگردیده بلکه به اشکال متفاوت تداوم یافته است. ادامه این اعتراض در جغرافیای متفاوت با سازماندهی بهتر و پایدارتر به این اعتراض کیفیت ویژه‌ای بخشید که در علوم اجتماعی از آن بعنوان جنبش اجتماعی یاد میشود.

## 2.2- چرا این حرکت به جنبش تبدیل شد؟

اینکه آیا جنبش روشنائی را می توان یک جنبش اجتماعی تعریف کرد، در بخش بعدی که جنبه نظری این مسئله مورد بررسی قرار می گیرد، بیشتر روشن خواهد شد. در اینجا میخوام به این توضیح مختصر بسنده کنم که هر حرکت اعتراضی حول یک خواست معین و برای تغییر در موازنه قدرت و امتیازات که بتواند ادامه یابد، یک جنبش اجتماعی است. جنبش روشنائی جنبش مدنی هزاره ها برای بازتعریف حوزه ای قدرت و توزیع مجدد امتیازات مادی و معنوی است که مناطق و ملیت های مختلف از آن برخوردار میشوند. پرسش اصلی درین میان اینست که چرا اعتراض به مسیرانتقال برق توتاب توانست ادامه یابد و در هیئت یک جنبش اجتماعی ظاهر گردد؟

قدر مسلم اینست که موجودیت شبکه از فعالین اجتماعی و آماده گی ذهنی توده های شهری هزاره ها برای تغییر موقعیت شان از عوامل مهم در ایجاد و بقای این حرکت شمرده میشود. شبکه از فعالین اجتماعی که بر مبنای اعتماد و پذیرش جایگاه یکدیگر که از آن در جامعه شناسی بنام "سرمایه اجتماعی" یاد میشود، یکی از مهمترین عامل در شکل گیری یک حرکت جمعی می باشد. چنین شبکه که از قبل در میان نسل جوان و بویژه نسل نو با روحیه قوم محور هزاره ها در کابل شکل گرفته بود با اعتراض "تبسم" در عرصه پراتیک به بوته آزمایش قرار گرفت و در اعتراض سومی با اعتماد به نفس بیشتری ظاهر شد.

به بحث درباره "سرمایه اجتماعی" بعدن می پردازم، اما درینجا لازم است توضیح دهم که این اصطلاح و مقوله به پراتیسهای یک حرکت اطلاق میگردد که با تلفیق آگاهی با پراتیک یا ذهن با عین در یک شرایط مشخص مبارزاتی و در یک بستر معین اجتماعی دست به تغییر و واقعیت میزنند. در اعتراض با تغییر مسیر پروژه "توتاب" موجودیت یک چنین شبکه از کنشگران و فعالین توانست "سرمایه اجتماعی" این حرکتی را بوجود آورد و پیدایش یک جنبش اجتماعی را واقعیت بخشد. برای درک عمیقتر و بهتر مسئله، بحث خود را با تیوری جنبش اجتماعی پی می گیریم.

### 3 - جنبش اجتماعی

"در قلب جامعه آتش جنبش اجتماعی میسوزد" (Touraine 1981). جنبش اجتماعی یک فرایند متداوم ایجاد و انهدام ساختارهای اجتماعی بر مبنای نیاز انسانی است. این پروسه یا فرایند که توسط گروه از انسانها بشکل یک پروژه جمعی به پیش برده میشود و هدف از آن تغییر یا دفاع از شرایط و منافع گروه یا طبقه معین می باشد. یا بعبارت دیگر جنبش اجتماعی یک طریقه و شیوه است که پراتیک انسانی بطور اجتماعی بهم مرتبط و هماهنگ شده است. جنبش اجتماعی میتواند از بالا توسط طبقات حاکم و دولت سازماندهی و هدایت شود و یا از پائین توسط اقشار، طبقات و گروههای زیر دست انجام گیرد. جنبش های اجتماعی در سه فرایند اجتماعی نقش اساسی را بازی می کند: نخست بسیج نیرو برای دفاع از منافع که سیستم موجود تامین کننده آن است. دوم رشد و ایجاد ارزشها، روابط و پراتیک حول ساختار تازه ای که در ساختار موجود دست یافتنی نیست. سوم تلاش با فعالین سیاسی و اجتماعی دیگر برای بوجود آوردن یک سیستم اجتماعی جدید. بطور کلی جنبش اجتماعی چه از بالا و چه از پائین می تواند دفاعی یا تعرضی باشد که هر یک ازین تاکتیک ها بستگی به توازن نیروهای سیاسی اجتماعی و بویژه آرایش طبقاتی جامعه دارد.

آرایش طبقاتی جامعه نقش تعیین کننده ای بر خصلت جنبشهای اجتماعی دارد. جنبشهای اجتماعی در پایان قرن نوزده و نیمه اول قرن بیست به وضاحت خصلت و سمتگیری طبقاتی داشتند و خصلت و جهت بسیاری از جنبش های اجتماعی را می توان در چهار چوب منافع و جهت گیری طبقاتی تعیین و تعریف نمود. جنبشهای اجتماعی تنها محدود به جنبش طبقاتی نشده و حول خواستهای اجتماعی غیر طبقاتی نیز می تواند اعتراضات جمعی شکل گیرد و به جنبش اجتماعی منجر گردد. در طول قرن بیستم ما شاهد جنبشهای اجتماعی غیر طبقاتی مانند، جنبش فمینیستی، جنبشهای آزادیخواهانه ملی، جنبش سیاهان و جنبش محیط زیست بوده ایم. بسیاری ازین جنبش با آنکه طبقاتی نبوده اند اما بطور غیر مستقیم تحت تاثیر و در خدمت جنبش طبقاتی کارگران قرار داشتند. همین مسئله یکی از عواملی بود که "تیوری جدید" جنبش اجتماعی پا بعرضه وجود بگذارد.

حلقه ی مرکزی اتصال میان تیوری جدید جنبش اجتماعی و پسا مدرنیسم اینست که هویت سیاسی جایگاه برجسته خود را به هویتهای اتنیک و جنسیتی میدهد. مارکسیسم را معمولا تیوری ساختاری تعریف میکنند، تیوری که عمدتاً

تغییرات اقتصادی و سیاسی ساختاری را توضیح میدهد. بنا برین عده تیوری مارکسیستی را در توضیح جنبش های اجتماعی که اغلب هدف بلاواسطه آن تغییرات ساختاری نیست، ناکارآمد میدانند. یک چنین درک از تیوری مارکس کاملن اشتباه است. مارکسیسم ساختارهای اجتماعی و نیروی فعال را دو قطب دیالکتیکی می بیند که در عین وابستگی متقابل در یک تضاد و تقابل متداوم قرار دارد.

" انسان تاریخ خود را خود میسازد اما نه در شرایطی که خود تعیین نموده است" (مارکس هژدهم برومر)، بیان فشرده این تضاد است. هر نسل از یکسو در برابر ساختارها اعم از اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار دارد که از نسلهای پیشین به میراث مانده است و از سوی دیگر این نسل در برابر نیازها و خواستههای قرار دارد که در ساختار موجود پاسخ مناسب خود را بدست نمی آورد. اینجاست که مبارزه برای نیاز عینی به یک امر اجتناب ناپذیری گروه های محروم تبدیل شده و مبارزه میان طبقات حاکم و محکوم و گروه های با منافع و خواست های متضاد آغاز میگردد. ساختار طبقاتی جامعه بستر اصلی است که سمت گیری و مشخصات جنبشهای اجتماعی را تعیین مینماید. مطالعات مک آدام MacAdam در زمینه جنبش حقوق مدنی، جنبش نژادی و غیرطبقاتی در امریکا بیانگر اینست که اقتصاد سیاسی قویا در شکل گیری این جنبشها نقش داشته است. دینامیسم سرمایه داری شرایط و زمینه را برای شکل گیری هویت جمعی و همبستگی اعم از طبقاتی و غیرطبقاتی فراهم میسازد. وزنه یک طبقه معین در یک جنبش قویا بر هدف و استراتژی جنبش تاثیر میگذارد.

روند موسوم به گلوبالیسیون یا جهانی شدن، جنبش اجتماعی مقاومتی را برای آزادی و دموکراسی بطور متداوم و در ابعاد جهانی بوجود آورده است. نگری و هارد در کتاب مولتیژود Multitude درینمورد می نویسند که دموکراسی در سطح جهانی بگونه ی روزافزونی و به پیمانهای گسترده ای به یک خواست تبدیل شده است و نیاز که گاهی صریح و زمانی تلویحی با اعتراضات و مقاومتی بی شمار علیه نظم موجود جهانی بیان یافته است. اسعار یا پول مشترک که در همه مبارزات و جنبش ها برای آزادی در سراسر جهان امروز- در سطوح محلی، منطقوی و جهانی - می چرخد، میل برای دموکراسی است (Multitude p. 7). برای تحلیل جنبشهای اجتماعی و چگونگی شکلگیری آن بحیث یک بحث مهم سیاسی و اجتماعی، فلسفه پراتیک مارکس بهتر از هر تیوری سیاسی و اقتصادی دیگر میتواند رهگشا باشد.

### 1.3 جنبش اجتماعی و فلسفه پراتیک انسان

مارکسیسم یک سیستم و بدنه نظری است که بیش از هر سیستم تیوریکی دیگر در نتیجه جنبشهای اجتماعی یا بعرضه وجود نهاده، از آنها تغذیه نموده و در رشد آنها تاثیر داشته است. کارهای تیوریک مارکس زمانی بهتر قابل درک است که به تجارب، بحثها و تیوری های که جنبشهای قرن نوزدهم به آن مواجه بوده اند، آگاهی یابیم. همچنین رشد تیوری مارکسی در قرن بیستم در پیوند با جنبشهای طبقاتی و آزادیبخش در سطح جهان غیرقابل انکار است. باوجود یک چنین رابطه و پیوند نزدیک و ضروری میان تیوری و عمل، پارادوکسال مسئله اینست که درآموزههای مارکسی جای یک تیوری مدون در مورد جنبش اجتماعی خالی است (Cox, 1999).

برای توضیح مارکسیستی جنبش اجتماعی نه تیوریهایی زیربنا و روبنا، طبقات و مبارزه طبقاتی بلکه فلسفه مردم شناسی بمثابه سنگ تهادب ماتریالیسم تاریخی میتواند رهگشا باشد. (Nilsen, 2007). منظور از فلسفه مردم شناسی مارکس همان فلسفه پراتیک است که پراتیک را یک پدیده عینی دانسته و به انسان به حیث یک موجود فعال و تغییر دهنده نگاه میکند. عدم درک فلسفه پراتیکی و جاگزینی آن با درک متافزیکی از فلسفه ماتریالیستی یکی از چالشهای جدی تیوریک در میان مدافعان دیدگاه مارکسی بوده است. اگر بپذیریم که پیش شرط هرگونه بحث و نظر در مورد جهان طبیعی ضرورت وجود انسان اجتماعی است اما تا زمانیکه درک درست از خود انسان وجود نداشته باشد، نمی توان به تفاوت اصلی میان ماتریالیسم پراتیکی و ماتریالیستهای دیگر و بن بست ماتریالیسم فلسفی را تشخیص داد. ماتریالیسم غیرپراتیکی انسان را متشکل از دو جز اصلی، ماده و آگاهی میدانند اما پرسش اصلی اینست که چگونه می توان باین امر و مسئله اعتراف نمود؟ یعنی چگونه ممکن است عینیت این دو ویژگی انسان را به اثبات برسانیم؟

یگانه راه برای اثبات این مسئله اینست که این واقعیت باید خود را نشان دهد و به فعلیت درآید. اما برای نشان دادن واقعیت و فعلیت یک عامل آگاه تنها از طریق رابطه با پدیده و موجود دیگری امکان پذیر است و در ادامه بیان رابطه نیز بوسیله نشانه ها قابل درک و اثبات می باشد. بنابراین پراتیک یا کنش انسانی متشکل از عمل، رابطه و نشانه است و

برای اینکه بتواند موجودیت عینی انسان آگاه را به اثبات برساند، خود باید عینی باشد. عینیت پراتیک انسان در کنار عینیت مادی و ذهنی او، یکی از دستاورد های اصلی نظری مارکس و تفاوت بنیادی ماتریالیسم پراتیکی با ماتریالیست های دیگر می باشد. در دستگاه فکری ماتریالیستهای غیرپراتیکی جای برای پراتیک بمثابة یک واقعیت عینی وجود ندارد و پراتیک ازین دستگاه ماده حسی نیست و بنابراین یک پدیده ذهنی می باشد و در نتیجه حرکت از پدیده ذهنی یک گرایش ایده آلیستی تلقی میگردد.

مارکس در تزه های فویرباخ و از جمله در تز اول درین مورد میگوید: "کاستی اصلی همه ی ماتریالیسم تاکنونی (شامل ماتریالیسم فویرباخ نیز) اینست که (در آن) برابر ایستا، واقعیت و حسیت تنها در قالب شی یا در شکل شهود فهمیده میشود، نه بمثابة ی فعالیت محسوس انسانی، یعنی کنش، و نه بگونه متکی به سوژه. به همین دلیل، جنبه ی عملی بگونه انتزاعی- و در تقابل با ماتریالیسم - گسترش می یابد، ایدالیسمی که مسلمان، فعالیت محسوس و واقعی را بخودی خود به رسمیت نمی شناسد..." (مارکس 1845 تزه های فویرباخ). درین تز مارکس نه فقط به عینیت پراتیک تاکید میشود که مهمترین همه جایگاه انسان بمثابة یک سوژه ی فعال مطرح میگردد و مارکس تصریح می کند که جنبه ی فعال واقعیت در تقابل با این ماتریالیسم توسط ایده آلیسم که عینیت پراتیک را قبول ندارد، به پیش برده شده است. عینیت پراتیک نه تنها مشخصات که یک ماتریالیسم فلسفی میخواهد دارا است بلکه موجب تغییر در موضوع خود می باشد و لهذا هر چیزی که باعث تغییر در یک موضوع عینی است نمیتواند عینی نباشد. و مارکس در تز یازدهم اهمیت تغییر را اینگونه فرموله می کند: "همه ی فلاسفه جهان را به انحای گوناگون تعبیر کرده اند، مسئله بر سر تغییر آن است."

پراتیک درینجا بمثابة برآورده نمودن نیازهای انسانی از طریق رشد ظرفیتهای عملی و جسمانی در حال تحول تاریخی اشکال اجتماعی، فهمیده میشود. پراتیک یا کنش انسانی ذاتا تکامل دهنده است. پراتیک انسانی تامین کننده نیاز انسانی است و ارضای هر نیاز نیاز های دیگری را در پی دارد و برای نیازهای بعدی باز هم پراتیک انسانی ضروری است. تولید اولین نیازها نخستین عمل تاریخی است و تکامل مارپیچی نیاز و ظرفیتهای بطور درونی یک حرکت و عمل اجتماعی و تاریخی است. آنچه پراتیک و عمل انسانی را از عمل دیگر موجودات زنده متمایز میسازد، خصلت اجتماعی آنست. انسانها با عمل اجتماعی وارد رابطه اجتماعی تعاونی میشوند و این شکل گیری اجتماعی یکی از شرایط ضروری تامین و برآورده شدن نیازهاست. فرم یا شکل این رابطه اجتماعی در آغاز و در موارد معین میتواند خصلت و کاراکتر مؤقتی داشته باشد اما با تکرار متداوم و در عرصه زمانی نسبتا طولانی میتواند به یک شکل و فرم پایدار تبدیل گردد.

فرم یا سازمان اجتماعی کنش یک کاراکتر متناقض دارد. در این سازمان گروه در موضع مسلط و گروه در موضع فروتر قرار دارند. این دو گروه یا طبقات اجتماعی در یک مبارزه متداوم بسر می برند. یا بعبارت دیگر ساختار اجتماعی موجود نه یک ساختار ثابت بلکه یک فرایند دینامیکی است. گروه یا جناح حاکم بلانقطاع در پی تولید و باز تولید موقعیت خود می باشند و طبقات یا گروه های محکوم در مقابل در صدد تغییر موقعیت خود قرار دارد. جنبش اجتماعی یکی از اشکال برانزده این مبارزه برای حفظ و موقعیت گروهها و طبقات با منافع متضاد است. بنابراین جنبش اجتماعی عبارتست از سازماندهی اشکال متنوع با پایه و زمینه مادی و مولود فعالیت ماهرانه محلی حول یک بیان منطقی توسط فعالین برتری طلب و یا پروژه ضد برتری طلبی برای تغییر یا حفظ ساختار موجود.

جنبش اجتماعی تنها به طبقات و گروههای فرودست اطلاق نمیگردد. جنبش اجتماعی برای حفظ و تغییر شرایط موجود میتواند توسط طبقات بالا و یا توسط طبقات و گروههای فرودست به راه انداخته شود. جنبش اجتماعی طوریکه در تعریف آن بیان شد یا بخاطر حفظ شرایط موجود و یا تغییر آن صورت می پذیرد. لهذا جنبش اجتماعی چه از بالا و یا از پائین در کل دو نوع استراتژی را بکار می بندد: استراتژی تعرضی و یا استراتژی دفاعی.

هر زمانیکه طبقات و یا گروههای فرودست در موقعیت ضعیف قرار گیرند، طبقات بالا چه برای بازپس گرفتن امتیازات که قبلا از دست داده اند و چه برای تحمیل محرومیتهای بیشتر بر نیروهای محکوم و توسعه منافع خود جنبش های اجتماعی از بالا را با استراتژی تعرضی سازماندهی میکنند. یک مثال برجسته آن که اکثریت پژوهشگران جنبش اجتماعی به آن اشاره مینمایند جنبش تاجریسم در دهه هشتاد میلادی در بریتانیا را میتوان نام برد. دولت تاجر با لغو بسیاری از حقوق کارگران و رفاه اجتماعی و تامین منافع بورژوازی و سیاست نیولیبرالی با استفاده از موقعیت ضعیف جنبش کارگری در بریتانیا و جهان، یک استراتژی تعرضی جنبش اجتماعی طبقات حاکم را بمرحله اجرا گذاشت. نمونه

جنبش اجتماعی از بالا با استراتژی دفاعی را در نیمه قرن بیستم در اروپا بعد از جنگ دوم جهانی میتوان مشاهده نمود. درین دوران که طبقات حاکم بورژوازی اروپا با مطالبات پیشرو کارگران و امکان برپائی جنبشهای اجتماعی وسیع و خطر انقلاب روبرو بودند، برای حفظ موقعیت خود دست به اصلاحات گسترده زدند و در نتیجه دولت رفاه را بوجود آوردند.

نیروهای حاکم، حاکمیت و موضع برتر خود بوسیله دو وسیله اصلی حفظ و حراست میکنند: یک حاکمیت و برتری مستقیم و دو بوسیله هژمونی فکری و فرهنگی. حاکمیت مستقیم از طریق دولت و نهاد های شامل آن از قبیل ارتش، پولیس، زندان و دادگاههای آن عملی میگردد. اما عملکرد هژمونی فکری و فرهنگی طبقه حاکم بخش اجتناب ناپذیر و ضروری حاکمیت مستقیم آنست.

هژمونیسیم اجتماعی تسلیم بی اختیارانه توده بزرگ از جمعیت به سمتگیری عمومی است که توسط گروه های اصلی حاکم بر زندگی اجتماعی تحمیل میگردد. حاکمیت مادی طبقه حاکم با حاکمیت فکری آن در پیوند است. چنانچه مارکس بدرستی به این نکته اشاره نموده است: "ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه حاکم است." (مارکس ایدئولوژی آلمانی) در قلب یک چنین افق ذهنی یا سیستم اعتقادی، این اعتقاد قرار دارد که هرچه موجود است، طبیعی است. "آن باید موجود باشد... از جائیکه قدرتهای سنتی میخواهد که همچنان عمل کنند و زندگی دقیقن همچنان به پیش برود (گرامشی 1988:157). هژمونیسیم طبقه حاکم تنها به ایدئولوژی و باورها خلاصه نمیشود بلکه مستلزم سازمان عملی جریان عادی هر روزه زندگی است. هژمونیسیم بمثابه یک آگاهی عملی به طبقه و گروه حاکم فرصت میدهد تا فعالیت زندگی گروه های مختلف اجتماعی را بنا بر نیازهای متفاوت آن با تولید یک زبان که بتواند افکار خود را بیان نمایند، بشکل مؤثر تنظیم و سمت و سو دهد.

حس مشترک یا common sense که گرامشی از آن یاد میکند همان تسلیم بی اختیارانه ی توده ها به طبقات حاکم است. از آنجائیکه این حس و آگاهی با منافع واقعی گروه ها و افشار پائین همخوانی و همسوئی ندارد، گروه های پائین در عمل تناقض آنرا در می یابند و به یک آگاهی عملی که گرامشی از آن بنام آگاهی خوب و در تیوری جنبش اجتماعی از آن بعنوان منطق محلی local rationality یاد میشود، دست می یابند. "من پیشنهاد میکنم که ماهیت و اساس حس یا آگاهی خوب را بمثابه منطق محلی مدنظر بگیریم" (Cox, 1999:111). منطق محلی در واقعیت امر هسته آگاهی معقول در حس مشترک حاکم است که یکنوع آگاهی عملیست و به امر مقاومت و مبارزه کمک مینماید. گروه های فرودست با این آگاهی برخاسته از عمل و زندگی واقعی، جهان اطراف خود را بگونه دیگر درک نموده و در آن دخیل میگرددند. منطق محلی میتواند دفاعی و یا تعرضی باشد، یعنی اینکه آگاهی نامبرده در جهت دفاع از منافع موجود این گروه ها و یا در جهت بسط و توسعه آنست.

توده های فعال انسانی بطور عملی اقدام میکنند اما آگاهی نظری روشن ازین اقدام خود، دانش از جهان که آنرا تغییر میدهند، ندارند. در واقعیت امر، آگاهی نظری آنها می تواند بطور تاریخی با اقدام عملی آنها متباین باشد. میتوان ادعا کرد که آنها دونوع آگاهی نظری و یا یک آگاهی متناقض دارند: یکی آگاهی تلویحی در عمل شان که حقیقتن آنها را با همه همکاران ایشان در تغییر عملی واقعیت متحد میسازد و دیگر آگاهی ظاهرن آشکار یا شفاهی که آنها از گذشته به ارث برده و بدون هیچگونه نقدی پذیرفته اند. با اینحال یک چنین آگاهی "شفاهی" بدون عواقب نیست. این آگاهی آنها را با گروپ اجتماعی موجود پیوند میدهد و به رفتار اخلاقی و سمت گیری خواست هایشان، کم و بیش فعالانه، آنها را به نقطه می کشاند که ماهیت متناقض آگاهی شان به آنها هیچگونه عمل، تصمیم و انتخاب را اجازه نداده و یک وضعیت غیرفعال سیاسی و اخلاقی را تولید میکند.

خودآگاهی انتقادی بنابراین از طریق مبارزه با هژمونیسیم سیاسی اولن در عرصه اخلاقی، سپس در عرصه سیاسی رخ میدهد، و به سطح عالی از درک آنها از واقعیت می رسد (Gramsci 1991:13). گرامشی در ادامه می افزاید که آگاهی متعلق به بخش از قدرت هژمونیک یا هژمونی سیاسی اولین مرحله دریک خودآگاهی پیشرفته ی است که تیوری و عمل سرانجام متحد میگردد. وحدت تیوری و عمل نه یک میکانیسم داده شده بلکه عمل است که تاریخ رخ میدهد، که در حالت ابتدائی و بدوی شکل از "متفاوت"، "فاصله" و تنها استقلال غریزی را دارد که در موقعیت کامل و واقعی به درک واحد و منسجم از جهان ارتقا می یابد.

مرحله بعدی و تکاملی "منطق محلی" در تیوری جنبش اجتماعی، "ستیزه جوئی خاص" militant particularism نامیده میشود. وجهه مشخصه دل‌بستگی به ستیزه جوئی خاص تقابل آشکار با افکار و حس مشترک حاکم است. ستیزه جوئی خاص را بمثابه مرحله از مبارزه تعریف نمود که در آن طبقه و گروه های زیر دست به یک مبارزه آشکارا با طبقات و گروه حاکم در زمان و مکان معین و در یک تقابل و موضوع مشخص رو می آوردند (Cox & Nilson 2005). مراحل بعدی شامل کمپین مبارزاتی و براه افتادن جنبش اجتماعی است.

در مطالعه جنبش اجتماعی مانند هر پدیده دیگر از دیدگاه مارکسی توجه به این چهار مسئله لازمست: کلیت دیالکتیکی، تضاد، تغییر و انسجام یا ارتباط. زمانیکه از کلیت دیالکتیکی صحبت میکنم باید یک حادثه و از جمله جنبش اجتماعی را در متن واقعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و واقعات تاریخی مورد مطالعه قرار داد. در غیر این درک یک پدیده جدا از بستر اجتماعی و تاریخی نه فقط غیرممکن که نادرست است. تفکر مارکسیستی در باره جنبش اجتماعی در رابطه با سرمایه داری بمثابه یک سیستم یا کلیت توجه داشته که جنبش در همان بستر شکل میگیرد. مشخصات و بروز جنبش اجتماعی طوریکه اشاره شد، تابع شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه است که جنبش اجتماعی در آن رخ میدهد. در شرایط که تضاد و مبارزه طبقاتی در جامعه برجستگی دارد، جنبش های اجتماعی کار اکثر طبقاتی دارند و برعکس در شرایط که تضادها و مبارزه انتیکی برجسته میشود، جنبشهای اجتماعی متأثر از هویت و مطالبات انتیکی و ملی است. مسئله تضاد در جنبشهای اجتماعی نیاز بر تاکید ندارد چون بنا بر تضاد یا تضادهای مشخص است که جنبشهای اجتماعی بوقوع می پیوندند. مثلن، تضاد اصلی در جنبش روشنائی، تضاد این حرکت با رژیم حاکم است اما در عین حال این جنبش با رهبران محافظه کار هزاره نیز بنا بر خواستها و منافع متفاوت درگیر است.

تغییر و ظرفیت برای تحول را میتوان در هر واقعیت اعم از اجتماعی و غیر اجتماعی نشان داد و در مورد جنبش اجتماعی این اصل مانند اصل تضاد از بدیهیات است. جنبش اجتماعی اساسن بمنظور تغییر پدید آمده است و مهمترین تغییرات اجتماعی در نتیجه جنبشهای اجتماعی رخ میدهد. تغییر و ظرفیت دگرگونی عمیقن با پراتیک انسانی در پیوند ناگسستنی قرار دارد. در مورد مسئله انسجام باید اضافه نمود که در واقعیت اجتماعی بنا بر تحلیل گرامشی ما به یک انسجام بگونه متفاوت از انسجام کاملن منطقی مواجه هستیم، یک انسجام که از پیوند تاریخی و سیاسی شکل میگیرد که در مقایسه با انسجام های دیگر از مقاومت بیشتری برخوردار است. گرامشی می نویسد که روابط سازمانی، زبانی، عقیدتی، اقتصادی و سرکوبگرانه می تواند باهم بافته شوند تا اینکه ترکیب مخصوص از آنها طبیعی و پایدار ظاهر گردد. انسجام اجتماعی - تاریخی همچون "مهارت عملی" در تیوری جنبش اجتماعی وارد میشود و در مورد سازمان و دیسکورس اجتماعی مفاهیم مرتبط اند.

پیش ازینکه بحث ما را در مورد جنبش اجتماعی و مولفه های آن ادامه دهیم، لازم است چگونگی هژمونسم فکری و فرهنگی را در جنبش مورد مطالعه ما بطور مختصر ملاحظه کنیم. مشخصات جنبش روشنائی بالخصوص به چالش کشیدن سلطه فکری و فرهنگی مانند هر جنبش اجتماعی دیگر تابع مشخصات زمانی و مکانی خود است. جنبش روشنائی در شکل گیری و پروسه مبارزاتی خود در واقعیت امر با دو گروه حاکم درگیر بوده است: حکومت افغانستان و گروه حاکم انتیکی هزاره<sup>۱</sup>. رژیمهای سیاسی افغانستان بنا بر ساختار، سیاست تبعیض گرایانه و تفاوت مذهبی، از هژمونسم خاص فکری در میان هزاره ها برخوردار نبوده بلکه سلطه خود را یا مستقیمن با ابزار سخت و یا با بهره برداری از نفوذ منتفدین محل حفظ و تحکیم مینموده اند.

در مورد رهبران و قشر حاکم قومی مذهبی مسئله متفاوت بوده است. این بخش با سهم داشتن در قدرت مرکزی، در بیش از یکدهه اخیر برای حفظ موقعیت خود از هر دو ابزار حاکمیت بهره مند بوده اند. اما اتوریته سیاسی و اجتماعی رهبران جهادی هزاره از جمله "خلیلی"، "محقق"، "دانش" و غیره در نتیجه ناکارائی آنها در زندگی مردم و افزایش نارضایتی میان اقشار شهری و باسواد از مدت ها پیش شگاف برداشته و وارد فازهای منطق محلی و ستیزه جوئی خود شده بود که با اعتراض "تبسم" و موضعگیری سیاسی شیخ "محقق" که بیشتر عکس العملی و ناشی از چالش رهبری آنها بود، به این سلطه و هژمونسم فکری و فرهنگی ضربه خردکننده وارد گردید.

این رهبران برای اعاده اعتبار و نفوذ از دست رفته خود در برپائی جنبش روشنائی فعالانه سهم گرفتند و این رهبران کوشیدند با برپائی یک حرکت از یکسو سلطه سیاسی و فکری خود را در میان مردم هزاره حفظ نمایند و از سوئی



موقعیت خود را با بسیج مردم و عقب نشینی احتمالی سران حکومت در رژیم وحدت ملی بیش از پیش تحکیم بخشند. سرسختی سران حکومت در تغییر مسیر "توتاب"، رهبران سنتی در قدرت را با انتخاب تعیین کننده، منافع فردی یا جمعی، روبرو نمود. گرچه با کشیده شدن تضاد درین سطح، انتخاب آنها معلوم بود و آنها با انتخاب "پچاق خربوزه"<sup>4</sup> و پشت کردن به اعتراض که خود مبتکر آن بودند، به نفوذ و اعتبار سیاسی و معنوی خود ضربه جدی و جبران ناپذیری وارد کردند. جنبش روشنائی که در آغاز یک تلاش و ائتلاف از بالا و پائین بنظر میرسید، به یک حرکت و جنبش اعتراضی از پائین متحول گردید.

### 2.3 – جنبش اجتماعی یک عمل جمعی

جنبش اجتماعی یک عمل جمعی است و اینکه چه چیزهای به عمل جمعی انسانها منجر میگردد ما را بیشتر به چگونگی برپائی جنبش اجتماعی کمک مینماید. درین بخش به علل و زمینه های شکل گیری یک عمل جمعی بطور کلی و شکل مشخص آن، جنبش روشنائی، بحث ما را متمرکز می سازیم. اینکه چه چیزی انسانها و بعضی اقشار اجتماعی را وامیدارد تا به یک کنش و یک اعتراض جمعی رو آورند، در فوق در یک سطح بسیار کلی و فلسفی به آن تماس گرفتیم و درینجا لازم است به علل مشخصتر که افراد و گروههای اجتماعی را به یک حرکت و عمل جمعی وامیدارد، مورد بحث و بررسی قرار دهیم. بررسی این موضوع به رشته های متفاوت علوم اجتماعی (روانشناسی، جامعه شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد) مربوط میگردد. بررسی مسئله با یک دید چند رشته ای در واقع ایجاد یک پل است میان دیدگاههای ذهنی یا فاعلی (روانشناسانه) و اجتماعی (ساختاری) در زمان، مکان، علل و چگونگی دخیل شدن افراد در اعتراض اجتماعی.

در اینجا لازم است قدری در باره منطق عمل جمعی بحث کنیم. این بحث در دایره اقتصاد سیاسی مطرح است و عمل جمعی شامل تعداد بیشتر از فعالیتهای سیاسی و اجتماعی، مانند مبارزه صنفی، اتحادیه وی، گروهی و طبقاتی میشود که جنبش اجتماعی یک شکل از آن است. منطق عمل جمعی در اقتصاد نیو کلاسیک بر انگیزه و سود مادی فرد بنا یافته است. از آنجائیکه منطق فردی درین نگرش حکم میکند تا فرد منافع خود را به حد اعظم برساند، منفعت و عملکرد فردی در برابر منافع و عمل جمعی قرار میگیرد. مشکل مفتخوری یا "مسافر مجانی" free rider که یکفرد بدون تقبل هزینه میخواهد از مزایای امکانات جمعی بهره ببرد، بحیث یک منطق حاکم و عمومی مطرح میگردد. درین منطق هر حرکت جمعی و یا ثروت عمومی بدون مشوق کافی مادی برای افراد محکوم به فناست. تنزل منطق و خواسته های یکفرد تنها به خواسته اقتصادی و فروکاستی جامعه به حاصل جمع ساده افراد، یک نگرش و تبیین سطحی و تقلیل گرایانه ی است که با واقعیت اجتماعی مصداق چندانی ندارد. در برابر این منطق، نگرش منطق جمعی و یا منطق روابط متقابل The logic of reciprocity قرار دارد که درین منطق جدید انسان بمثابه یکفرد اجتماعی با مجموعه ی نیازها و معنویات آن در نظر گرفته میشود. درین منطق عمل فرد به برخورد و عمل افراد دیگر بستگی دارد. هرگاه یکفرد دریابد که افراد دیگر رویه همکاری را در پیش گرفته اند، او نیز به همکاری و صداقت رو می آورد. برعکس اگر یک شخص ببیند که افراد دیگر از ثروت و منابع مشترک سوءاستفاده فردی میکنند، او نیز به همان شیوه متوسل خواهد شد.

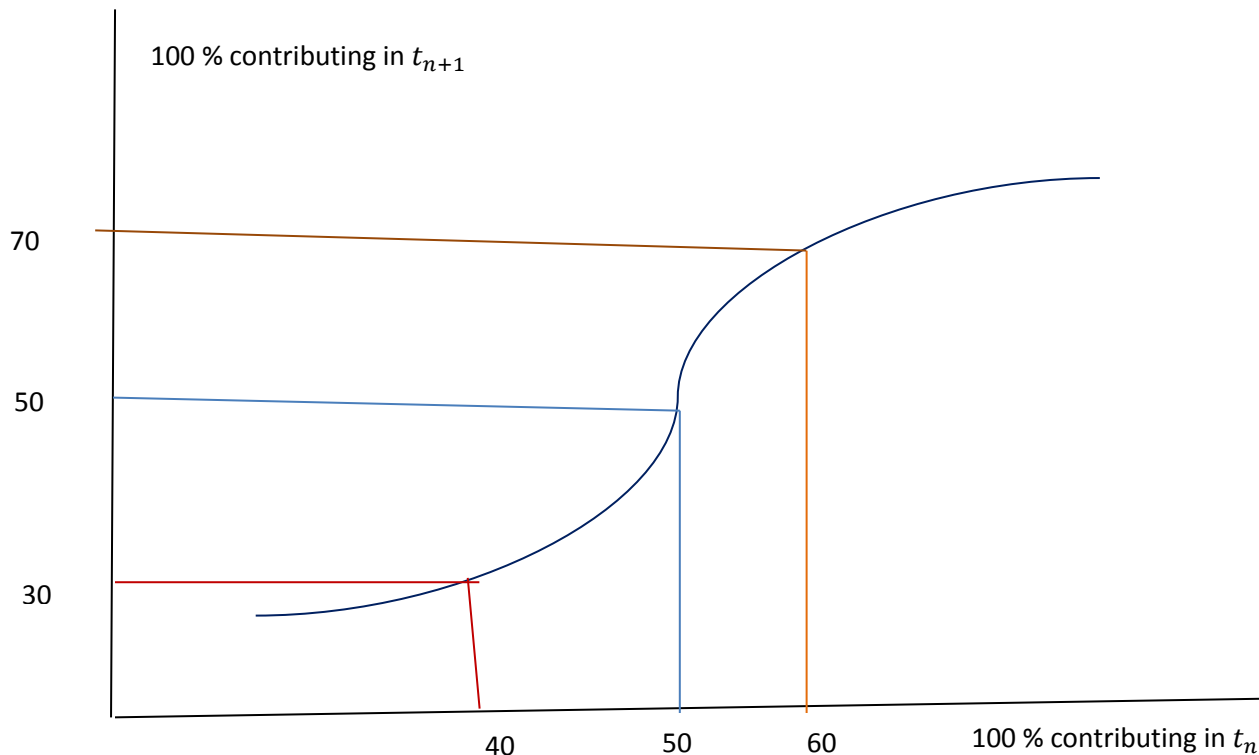
این دو تیوری در مورد کنش جمعی در مسائل گرهی زیر متفاوت اند:

|                  |                             |
|------------------|-----------------------------|
| نیوکلاسیک        | روابط متقابل                |
| افزاینندگان ثروت | اخلاق، عواطف و نیازهای مادی |
| موازنه واحد      | موازنه متعدد                |
| مشوق             | اعتماد                      |
| همگون            | ناهمگون                     |

<sup>4</sup> "پچاق خربوزه" به پست خربوزه گفته میشود و این اصطلاح توسط شیخ محقق بعد از آنکه صف خود را از جنبش روشنائی جدا کرد در طی یک سخنرانی برای هوادارانش بیان نمود. "پچاق خربوزه" بشکل استعاره ای یک امکان ناچیزی است که نباید با توطئه رقیبان از دست برود.

در برخورد عامل یا سازه از دیدگاه نیوکلاسیک، فرد در پی افزایش سود مادی خود است و از همیزو مشکل "فری راید" یا استفاده جوئی پیش می آید و فرد حاضر نیست در عمل و منافع جمعی سهم و مسئولیت را بدوش گیرد. اما در منطق "روابط مقابل" موضوع متفاوت است و فرد تنها تابع نیازهای مادی خود نه بلکه از احساسات، اخلاق و باورهای خود پیروی میکند و در صورت همکاری دیگران حاضر است همکاری نماید. در مورد رفتار جمعی نیز ما به دو دیدگاه مواجه هستیم: دیدگاه حاکم اقتصادی معتقد به یک موازنه یا نقطه تعادل است و اما دیدگاه "روابط مقابل" از چند نقطه تعادل صحبت مینماید. اگر اجنت یا سازه دریابد که دیگران همکاری بیشتری می نمایند او شخصن از دیگران بیشتر آماده همکاری میشود، اما اگر بداند که دیگران کمتر به منافع و عمل مشترک پایبند اند، او تمایل همکاری اش حتا از دیگران نیز کمتر خواهد شد. درینصورت ما بجای یک نقطه تعادل چندین نقطه خواهیم داشت که در ذیل آنرا در دیاگرامی می توان مشاهده کرد.

در زمینه ی ارتقای همکاری تنها از طریق مشوق، داده های عینی آنرا تأیید نموده است و مشوقها به تنهایی روحیه استفاده جوئی فرد را افزایش میدهد. مهمترین مسئله در ارتقای همکاری و عمل جمعی، ایجاد فضای اعتماد میان افراد است. فرد زمانی که مطمئن گردد که دیگران سهم خود را در یک کنش جمعی ایفا میکنند او نیز صادقانه و فعالانه در ایجاد ثروت و عمل جمعی سهم خواهد گرفت. نیوکلاسیک معتقد است که ترجیحات آدم ها همگون است و همه در پی افزونی منافع خود هستند اما از دیدگاه "روابط مقابل" ما به یک ناهمگونی مواجه هستیم. مطالعات عملی درین زمینه نشان داده است که آدمها به پنج گونه مختلف تقسیم میگردند: بالمثل عمل کنندگان شکیبیا، ناشکیبا و معمول، استفاده گران (فری راید) مصمم و همکاری کنندگان مصمم. از لحاظ درصدی بالمثل عمل کنندگان معمول رقم بالا را بخود اختصاص داده و بدنه اصلی جامعه را تشکیل میدهد و درصدی باقیمانده رقم خیلی اندک را بخود تخصیص میدهند. لهذا منطق عمل جمعی بیانگر اینست که انسانهای زیادی می توانند در یک عمل جمعی و در یک جنبش اجتماعی سهم بگیرند، زمانی که فضای لازم اعتماد و همکاری در میان آنها بوجود آید.



انتخاب فرد در منطق روابط متقابل

سه عامل در بروز و شکلگیری اعتراض جمعی از دیدگاه روانشناسی اجتماعی مهم است: بیعدالتی، هویت و اثربخشی. بر علاوه این سه فاکتور اصلی، قدر مسلم اینست که زمینه اصلی و مادی اعتراض جمعی بر مبنای یک وضعیت نامساعد و یا بازندگی واقعی شکل میگیرد. در میان این سه عامل هویت نقش مرکزی را به عهده دارد و هویت در واقع نقش پل را میان بی عدالتی و اثربخشی در ایجاد اعتراض جمعی ایفا می نماید.

منظور از هویت در اینجا اصولن هویت اجتماعی است. مردم معمولن بدنبال و منتفع شدن از یک هویت اجتماعیت که با عضویت شان در گروهائی توام می باشد. در رابطه با حرکت جمعی ما به دو نوع هویت مواجه هستیم: هویت سیاسی و هویت غیرسیاسی. هویت سیاسی، مثلن هویت یابی با یک سازمان جنبش اجتماعی بدست می آید. این هویت در مقایسه با هویت غیر سیاسی که بطور کلی از تعلق به یک گروه محروم حاصل میگردد، در امکان بروز یک حرکت جمعی از تاثیر بمراتب بیشتری برخوردار می باشد.

وضعیت نامساعد disadvantage یک گروه اجتماعی نیز بطور کلی دوگونه است: وضعیت نامساعد ساختاری و وضعیت نامساعد تصادفی یا مؤقتی. یک گروه اجتماعی که برای کاهش شرایط نامساعد ساختاری میرز مند و همین گروه در عین حال برای جبران شرایط نامساعد مؤقتی به اعتراض رو می آورند. بیعدالتی یا بیدادگیری یک پدیده عینی است اما زمانیکه فرد یا گروه اجتماعی آنرا احساس و درک نماید بیعدالتی بار تازه می یابد که به آن بیعدالتی مؤثر گفته میشود. تاثیر بیعدالتی مؤثر در شکل دادن به یک حرکت جمعی از تاثیر بیعدالتی عینی بمراتب قویتر و مؤثرتر است. بیعدالتی عینی به تنهایی برای اعتراض کافی نیست و فقط زمانیکه فرد یا گروه اجتماعی به آن آگاهی کسب کنند و خود را از هژمونیم فکری طبقات و گروههای حاکم بر هانند، فرصت تغییر و مبارزه برای تغییر وضعیت نامساعد فراهم میگردد. همچنین بیعدالتی و محرومیت مؤثر بیشتر با رفتار و عمل جمعی در پیوند است تا محرومیت غیر مؤثر.

در نتیجه میتوان ادعا کرد که احساس بیعدالتی که با وضعیت نامساعد ساختاری همراه باشد، کمتر به اعتراض اجتماعی منجر میگردد تا احساس بیعدالتی که با وضعیت نامساعد مؤقتی و ناگهانی توام باشد. رابطه میان تجربه بیعدالتی و اعتراض جمعی در یک وضعیت نامساعد ساختاری ضعیفتر از یک وضعیت نامساعد تصادفی می باشد. اما برای اینکه در برابر وضعیت نامساعد ناگهانی بتوان به اعتراض جمعی دست زد، لازم است که مردم اشتراکات اجتماعی حول سر نوشت مشترک خود را تکامل دهند.

محرومیت و شرایط نامساعد ساختاری و ناگهانی در مورد متغیرو عامل "اثربخشی" نیز پیامد و نتایج مشابه را نشان میدهد. اثربخشی efficacy که معنی احساس قدرت، مؤثریت و کنترول برای تغییر مشکل متعلق به گروه اجتماعی را میدهد، در یک وضعیت نامساعد ناگهانی بیشتر میتواند یک اعتراض جمعی را در پی داشته باشد تا در حالت نامساعد ساختاری. یا بعبارت دیگر رابطه "اثربخشی" با عمل جمعی در وضعیت نامساعد ساختاری در مقایسه با غیرساختاری یا تصادفی ضعیفتر می باشد. عین همین استدلال در مورد هویت بویژه هویت اجتماعی و سیاسی که در شکل دهی یک اعتراض جمعی مهم است، صدق مینماید. برای درک بهتر رابطه عمل جمعی بمنزله یک تابع و متغییرهای دیگر بحیث متحول را میتوانیم در یک رابطه خطی بیان کنیم.<sup>5</sup>

در مورد مستقل بودن متغییر یا عاملها، انتقادات وجود دارد و بسیاری از پژوهشگران معتقدند که هویت و بیعدالتی نمیتواند از هم مستقل باشد، زیرا هویت اجتماعی با محرومیت و بیعدالتی باهم قرار دارد و این مسئله در مورد گروه ها و طبقات محکوم صادق است. انتقاد دیگر در مورد متغییر بیعدالتی است که بسیاری آنرا نه یک متغییر بلکه یکمقدار ثابت می پندارند که برای آن نقش خاص در این رابطه خطی نمی بینند.

<sup>5</sup> خلاصه اگر اقدام جمعی را تابع و متغییرهای هویت، بیعدالتی و اثربخشی را متحول در نظر بگیریم، رابطه خطی زیر را خواهیم داشت:

$$y = ax_1 + bx_2 + cx_3 + \epsilon$$

جمعی اقدام  $y$  =  $\begin{cases} x_1: \text{هویت} \\ x_2: \text{بیعدالتی} \\ x_3: \text{اثربخشی} \end{cases}$  برای اینکه این رابطه بتواند درست باشد، متغییرها باید از همدیگر مستقل باشند. همچنین  $\epsilon$  نیز باید

توزیع نورمال داشته باشد:  $\epsilon \sim N(0, \sigma)$

قبل از آنکه به جنبه های نظری بیشتر جنبش اجتماعی بپردازیم، لازم است "جنبش روشنائی" در چهارچوب دیدگاه تیوریک که در همین بخش اشاره شد، مورد بحث قرار دهیم. همانطوریکه اشاره شد، "جنبش روشنائی" به ملیت خاص تعلق میگیرد که یک تاریخ نسبتن طولانی از محرومیت و تبعیض را تجربه نموده اند و در زمره یک کتله ی اجتماعی و انتیکی محروم در جامعه افغانستان به شمار میروند. تمام فاکتورها یا متغییرهای که برای شکلگیری یک حرکت جمعی لازم است در بین این ملیت از هر ملیت دیگر در افغانستان پر رنگتر بوده است. هویت جمعی و اجتماعی در میان هزاره بارز است و در نزد اکثریت آنها هویت گروهی و اجتماعی در شرایط معین بر هویت فردی چیره گی می یابد. این مردم نه تنها در یک برهه نسبتن طولانی بی عدالتی را تجربه نموده که آنرا قویا احساس میکنند. بعلت تفاوت مذهبی هزاره های شیعه با اکثریت سنی، هم اکنون افراد متعلق به این بخش جامعه از اهداف مشروع نظامی تندروان وهابی و سلفی به شمار میروند. حملات انتحاری و گروگانگیری طالبان و داعش در قبایل این مردم، نه یک واقعه تاریخی که یک معضله ی جدی روز است. حملات انتحاری بر تظاهرات "جنبش روشنائی" در دوم عقرب پارسال که به کشته شدن 82 تن و زخمی شدن صدها تن انجامید و گروگانگیری زابل و کشتار "کندی پشت"، غور، "تاله و برفک" و امثالهم نمی تواند حس بی عدالتی را در میان هزاره تشدید نکند.

فاکتور "اثربخشی" یا باور به اثربخشی بر شرایط و اوضاع موجود نیز در میان هزاره ها بویژه در میان نسل جوان و شهری آنها بالاست. البته که این حس بخشا نتیجه تجارب و قسمن محصول شبکه و روابط نزدیک است که به کمک نهاد و سازمانهای آموزشی، اجتماعی و سیاسی در میان آنها بوجود آمده است.

حال اگر هر یک از متحولهای که منجر به یک جنبش اجتماعی میگردد، درین مسئله مشخص یعنی جنبش روشنائی مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که متحولها از نوع مؤثرآند که میتوانند در ایجاد یک حرکت و عمل جمعی بیش از پیش مؤثر باشند. هویت تعداد زیاد افراد، یک هویت اجتماعی سیاسی است. یعنی هویت جمعی و انتیکی که پایان بخشیدن به بیعدالتی و اجحاف را در تغییرات و مطالبات سیاسی می بینند. نکته برجسته درین میان پررنگ بودن هویت اجتماعی و جمعی جوانان هزاره است و سیاسی بودن احتمالن از شرایط عمومی افغانستان که بیشتر سیاسی است منشا میگیرد. مردم و نسل جوان افغانستان در کل در مقایسه با مردم و جوانان سایر کشورها بنا بر تغییرات و شرایط خاص کشور سیاسی تراند.

عامل "بیعدالتی" که به حرکت ها و تظاهرات اخیر منجر گردیده است، از نوع ساختاری نه بلکه از جنس ناگهانی و موقتی آن بوده است. بطور مثال اعتراض "تبسم" یک حرکت دادخواهانه به یک تعرض و بیعدالتی ساختاری نه بلکه اعتراض به گروگانگیری و کشتار بود که گاهی مردم شاهد آن بوده اند. همینطور اعتراضات جنبش روشنائی، طوریکه همه میدانیم، تغییر مسیر برق وارداتی از بامیان به سالنگ بود. این حادثه نیز بعنوان یک تعرض و تبعیض آشکار و ناگهانی حکومت بر منافع جمعی هزاره با وجود وعده های قبلی سران حکومت تلقی گردید. یعنی اینکه "جنبش روشنائی" در پی یک نوع بیعدالتی ناگهانی و مشخص اتفاق افتاد نه در نتیجه بیعدالتی ساختاری که هزاره ها آنرا تقریبا "طبیعی" و همیشگی بدانند.

عامل سومی، "اثربخشی"، آنگونه که تذکر رفت، با تجربه، آگاهی، روابط اجتماعی و هویت تشدید و برجستگی می یابد و در براه افتادن یک حرکت جمعی بمناب یک متحول اثر میگذارد. هزاره ها تاثیرات حرکت جمعی در تغییر وضعیت را چه در افغانستان، پاکستان و سایر کشورها تجربه نموده بودند. تحصن زنان هزاره بر سر نعش کشته شده گان شان در حمله انتحاری وحشیانه تروریستها سه سال قبل در کوئته را همه به یاد دارند. جنبش اعتراضی هزاره در شهرهای مهم جهان در پایان دادن به نسل کشی این مردم، دولت پاکستان را واداشت تا بر اقدامات خود در جلوگیری از چنین حملات بیافزاید. نسل جوان و تحصیل کرده از نتایج اقدامات جمعی در زمان و مکانهای متفاوت جهان در مقایسه با نسل پیشین از آگاهی بیشتر برخوردار بوده و اقدام به حرکت جمعی در جهت ایجاد تغییرات را، مؤثر میدانند.

دادخواهی جمعی "تبسم" گرچه با اهداف تعیین شده اش دست نیافت اما حرکت نامبرده یک تکان را بر دولت و حامیان داخلی و بیرونی آن وارد نمود. این حرکت شکل گیری یک حرکت و نیروی جدید از اپوزیسیون را بحیث سومین نیروی سیاسی و اجتماعی در جامعه بحران زده، به نمایش میگذاشت. این حادثه به محافل سیاسی افغانستان بویژه نسل جوان و تحول طلب امکان و راه حل جدید در جدال سیاسی، جدا از دو قطب دولت و طالب را ترسیم مینمود. برای اکثریت جوانان و نیروهای سیاسی یک پیام و دستاورد مهم دیگر را نیز در پی داشت و آن رابطه ضروری میان جنبش

اجتماعی از پائین و پایان یافتن سلطه‌ی رهبران مذهبی - قومی بود. اعتراض تبسم نشان داد که زمینه‌ی ذهنی و عینی چنین تحول در کشور فرا رسیده است.

در این بخش به عوامل که عمدتاً شرایط ذهنی و عینی را برای بروز یک حرکت جمعی فراهم میسازد، اشاره شد اما برای اینکه یک حرکت جمعی بتواند عملن اتفاق افتاده و دوام یابد، به امکانات مادی نیازمند است که در ذیل تحلیل از آنرا در چهارچوب بسیج منابع پی میگیریم.

### 3.3 - جنبش اجتماعی و بسیج منابع

برای اینکه یک حرکت جمعی و یک جنبش اجتماعی عملن تحقق پذیرد و از یک مسئله بالقوه به یک واقعیت بالفعل تبدیل گردد، به یکسری فعالیتها و امکانات نیازمند است که در تیوری جنبش اجتماعی از آن بعنوان بسیج منابع یاد میکنند. در تیوری بسیج منابع<sup>6</sup> RMT، بررسی جنبش اجتماعی عمدتاً در چهارچوب تیوریهایی سیاسی، جامعه‌شناختی و اقتصادی صورت می‌گیرد. درین تیوری همچنین کاربرد تیوری‌های جامعه‌شناسی سازمانی organizational sociology یک امر اجتناب ناپذیر به شمار میرود. سازماندهی عملی اعتراض اجتماعی که در ترمینولوژی نظریه بسیج منابع از آن بعنوان سازمان جنبش اجتماعی SMO یاد میکنند، بیش از هر فاکتور دیگری حایز اهمیت می‌باشد. تاریخ سازمان جنبش اجتماعی بلشویکها در روسیه نشان میدهد که دسترسی به منابع پایدار تا چه حد در قدرت مبارزاتی یک سازمان حایز اهمیت است (Wife 1955). کسانی که از تاریخ مبارزات سوسیالیستها در روسیه اطلاع دارند میدانند که یکی از نقاط مورد اختلاف سازمانی و عملی میان بلشویک و منشویک درک اهمیت منابع مالی در فرایند مبارزاتی بود. معمولن در یک جنبش اجتماعی سازمانهای متعدد برای یک امر مشترک فعالیت مینمایند، به مجموعه آنها به اصطلاح "صنعت جنبش اجتماعی" SMI اطلاق میگردد. از منظر تیوری بسیج منابع، هر قدر ظرفیت بسیج سازمانهای جنبش و یا در یک کلام "صنعت جنبش اجتماعی" بیشتر باشد به همان اندازه امکان دستیابی جنبش به اهدافش افزایش می‌یابد. هم سازمان جنبش اجتماعی و هم صنعت آن چه بدلائل اهداف، ساختار، جایگاه آنها در جامعه و منابع و قدرت تغییر آن از سازمانهای دولتی و سازمانهای اقتصادی بازار آزاد متفاوت اند.

از منظر تیوری بسیج منابع، واحد تحلیل سازمان جنبش است تا سهم‌گیری فردی و بسیج بمثابة یک پروسه سیاسی سنجیده شده که با کنترول مسئولین جنبش بر منابع، مطالعه می‌گردد. لهذا بسیج منابع بعوض اینکه بمثابة یک فرایند روانی که افراد با گردآمدن اجتماع را شکل دهند، گروهها و دیگر اجتماعات همچون یک واحد عمل می‌نمایند. در تیوری روان‌شناسی برخلاف تیوری بسیج منابع، براراده و تصمیم فردی تاکید می‌گذارد، منافع فردی علت اصلی پیوستن فرد به یک گروه است. مودل مید (1934) Mead بر انگیزه و اراده فردی بنیافته است و او معتقد است که میان افراد درین روند یک اثر متقابل فعال اجتماعی رخ میدهد.

چالش اصلی جنبش اجتماعی تنها به هماهنگی و مؤثریت سازمانهای این جنبش و چگونگی مقابله آن با برنامه‌ها و حرکت‌های ضد جنبشی دولت و گروه حاکم خلاصه نمی‌شود بلکه این جنبش باید در مسیر رشد و پیشرفت قرار گیرد. جنبش باید از لحاظ کمی و کیفی در یک پروسه رشد متداوم سیر نماید. منابع انسانی هر جنبش اجتماعی به چهار کتگوری اصلی تقسیم میگردد: فعالان، بدنه، هوادار و ناظر. تحلیل اصلی در تیوری بسیج منابع درک این مسئله است که چگونه یک جنبش اجتماعی میتواند، ناظران را به هواداران و هواداران را به بدنه جنبش و بدنه جنبش را به فعالین ارتقا بخشد. هر جنبش اجتماعی که با گذشت زمان در بسیج نیروی انسانی بلاوقفه درین مسیر به پیش رود، احتمال و شانس دسترسی جنبش به اهداف آن بطور جدی افزایش می‌یابد.

یکی از موضوعات کلیدی در جنبش اجتماعی، دسترسی و تامین منابع آن است. تیوری بسیج منابع در گذشته اهمیت بیشتر به منابع خارجی میداد در حالیکه در تیوری‌های جدید تاکید بر منابع داخلی است. یا بعبارت دیگر پرسش اصلی از منابع کلی قابل دسترس به پرسش وسائل مخصوص دسترسی بمنابع تغییر نموده است. همچنین این پرسش در مورد جنبشهای اجتماعی همیشه مطرح است که آیا جنبش کمکهای خود را اساساً از منابع داخلی بدست می‌آورد یا منابع

<sup>6</sup> Resource mobilization theory

خارجی؟ آیا منابع خارجی می‌تواند محدودیت در جهت اهداف جنبش ایجاد نماید؟ معمولن جنبشهای اجتماعی و سازمانهای شامل آن از هر دو منابع کمک بدست می‌آورند.

در تیوری بسیج منابع میکانیسم دسترسی به منابع حایز اهمیت است که بطور کلی بر چهار شیوه تقسیم میگردد: تولید خودی، جمعآوری از بدنه، همکاری/تخصص و حمایت. یک جنبش با تولید خودی منابع مورد نیاز خود اعم انسانی و غیر انسانی را به اتکای فعالین و سازمانهای جنبش تامین میکند. جمع آوری از بدنه در جنبشهای اجتماعی با سازمانهای ویژه انجام میگردد و بدینطریق کمکها و منابع پراکنده به منابع جمعی تبدیل میگردد. همکاری و یا تخصص جلب کمک و همکاری سازمانها و نهادهای موجود است که علاقه مندند تا امکانات خود را در اختیار جنبش قرار دهند. مثلن استفاده از افراد مسلکی، تاسیسات دانشگاهها، مدارس و حتی مساجد و غیره. حمایت و بخشندگی نیز از منابع جنبشهای اجتماعی است و بسیاری از حمایت کنندگان در بدل حمایت خود، در پی تاثیرگذاری بر جنبش هستند.

در کنار شیوه های دسترسی به منابع، نوعیت و چگونگی منابع نیز مهم است. بطورکلی پنج نوع منبع برای بهره برداری وجود دارد: اخلاقی، فرهنگی، انسانی، مادی و سازمان اجتماعی. هریک از منابع طیف از ارزشها، مهارت ها و اشیای ضروری را شامل میشود. بطور مثال تنها اگر به منبع فرهنگی در زمینه جنبش اجتماعی توجه کنیم می بینیم که از به نمایش نهادن یک حادثه اعتراضی، تا برگذاری یک کنفرانس مطبوعاتی، تا شکل دادن به یک سازمان تا تولید موزیک و مقاله و گزارش و غیره را شامل میشود.

یک جنبش اجتماعی در بسیج منابع خود از ترکیبات متفاوت نوعیت منابع و دسترسی ها برای تامین منافع خود بهره می برد. از ترکیب چهار وسیله تامین منبع با پنج گونه متفاوت آن، بیست تبادل رابطه شکل میگیرد و سازمانهای اجتماعی ترکیبی از آنها در دستیابی به هدف خود مورد استفاده قرار میدهند (Edwards & McCarthy 2004). بطور مثال یک جنبش اجتماعی میتواند نیاز مالی خود را چه از طریق کمک مالی از اعضا و هواداران، یا از طریق فروش تولیدات و یا جلب کمک از نهاد دیگری تامین نماید.

نباید فراموش کنیم که انترنیت و رسانه های اجتماعی مانند فیس بوک، توئیتر و غیره در بسیج منابع بویژه منابع انسانی در یک دهه اخیر کاملن چشمگیر بوده است. در جنبش های موسوم به "بهار عرب" و از جمله در قیام مصر نقش انترنیت و سوسیال مدیای بنا بر تحقیقات که در دست است، کاملن بران زندگی داشته است. با توجه به بحث فوق، انترنیت و سوسیال مدیا در محدوده سازمان اجتماعی قرار میگیرد زیرا اجزای این نوع منبع بیشتر شامل زیرساخت اجتماعی infrastructure، شبکه اجتماعی و سازمان میشود.

با این مختصر توضیح از بسیج منابع در شکل گیری و ادامه جنبش اجتماعی، موضوع را در شکل خاص آن یعنی جنبش روشنائی ادامه میدهم و ببینیم که این جنبش از چه منابع و با چه شیوه های تاکنون بهره برده است. طوریکه اشاره شد، سازماندهی نیروی انسانی و دسترسی به نیروی انسانی از منابع مهم در ایجاد یک جنبش اجتماعی می باشد. در آغاز تذکر رفت که شبکه از فعالین سیاسی و یک "سرمایه اجتماعی" در میان جوانان و تحصیلکرده های هزاره شکل گرفته بود که در حرکت دادخواهانه "تبسم" عملن در عرصه مبارزاتی ظاهر گردید. درینجا لازم است که به تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هزاره ها بویژه باشندگان غرب کابل در بیشتر از یکدهه اخیر اشاراتی داشته باشیم. هزاره ها طی یکدهه اخیر در عرصه آموزش و درک سیاسی رشد قابل توجه داشته اند. فراهم شدن شرایط تحصیلی و آموزشی در داخل کشور مخصوصن بعد از سقوط رژیم طالبان و در ضمن بهره برداری از امکانات نسبی تحصیلی در ایران، نسبت تحصیل کردگان هزاره برکل جمعیت را دستخوش تغییرات مثبت نموده که بدون تردید نرخ این تغییر بیشتر از هر زمانی در حیات فرهنگی و معنوی این گروه قومی مشهود است. افزایش نسبت دانش آموختگان علوم اجتماعی و بشری در میان تحصیل کرده گان و افزایش گرایش سیکولاریستی<sup>7</sup> و غیر بنیادگرایی دینی عوامل مهم در شکل گیری منابع لازم انسانی در به راه افتادن جنبش های اجتماعی با مطالبات رفاهی و مدنی بوده است.

---

<sup>7</sup> گرایش سیکولاریستی در میان جوانان و تحصیل کردگان هزاره بیشتر از سایرین بوده است. یکی از دلایل اصلی این روند عکس العمل به عملکرد رژیمهای اسلامی حاکم در افغانستان و ایران است. مردم هزاره قربانیان حکومتهای اسلامی مجاهدین و طالبان، هردو بوده اند. ترکیب مذهب و قومیت و اکثریت سنی چشم انداز حکومت مذهبی برای هزاره ها را معادل با محرومیت و قبول ستم رقم زده است. رژیم مذهبی ایران

منابع لازم انسانی در محیط جغرافیایی قابل دسترس نیز جز از شرایط مناسب برای یک جنبش است و یا بعبارت دیگر افراد و گروه‌های معترض و مستعد که بتوانند سریع در تماس هم قرار گیرند، از زمینه بسیج و هماهنگی بیشتری برخوردار می‌باشند. بخش از این منبع انسانی که قبلاً در سازمان‌های ملی مذهبی متشکل بودند و تعدادی تجربه مبارزه و سازماندهی از سازمانها و احزاب چپ و ملی را با خود داشتند، مستعدترین نیروی انسانی برای یک حرکت جمعی محسوب می‌شدند. ده‌ها نهاد و کانونهای سیاسی و فرهنگی فعال هزاره در شهرها بویژه در غرب شهر کابل طی ده سال اخیر فعالیت داشته‌اند. شبکه‌های اجتماعی که در پیوند نزدیک بهم قرار داشته و می‌توانستند اطلاعات لازم را سریعتر باهم شریک سازند، موثریت کار را بیشتر می‌نمود. خلاصه یک منبع کافی و مناسب انسانی که در فوق از آن بنام منبع اجتماعی-سازمانی یادآور شدیم واقعیت عینی بود که با شبکه از روابط اجتماعی به سادگی می‌توانست در خدمت یک جنبش و اعتراض جمعی قرار گیرد. این کتله وسیع انسانی بنا بر احساس محرومیت و بیعدالتی (منبع اخلاقی) و ترجیحات مشترک (منبع فرهنگی) برای یک اعتراض اجتماعی جمعی از آماده‌گی لازم و کافی برخوردار بودند.

جنبش روشنائی در امتداد حرکت وسیع اعتراضی و دادخواهانه "تبسم" قرار داشت و بنابراین تجارب، نیروهای انسانی و شبکه و سازماندهی آن حرکت بطور مستقیم در خدمت این جنبش قرار گرفت. هر قدر "بخش جنبش اجتماعی" social movement sector چه همزمان و یا در راستای زمانی توسعه بیشتر یافته و فعالتر باشد، به همان پیمان جنبش اجتماعی جدید راحتتر پدید می‌آید. اگر اعتراض "تبسم" وجود نداشت، امکان برپائی جنبش روشنائی براحتی میسر نمی‌شد. در یک چنین حالت پای منابع متعددی میان می‌آید. و مشخص درینجا صحبت از منابع انسانی، فرهنگی، اخلاقی و سازمان اجتماعی همه‌اند که با میکانیسم همکاری گروهی و فردی در خدمت برپائی جنبش روشنائی قرار گرفت.

زمینه‌های اخلاقی و فرهنگی یک چنین حرکت بقدر کافی در میان مردم پیشینه داشته است. مبارزه علیه تبعیض در ضمن پذیرفته بودن آن از لحاظ اخلاقی، از حمایت گسترده‌ای میان مردم متعلق به این ملیت برخوردار بوده است. از لحاظ فرهنگی اعتراضات دست جمعی در فرهنگ مذهبی آنها جایگاه پررنگ دارد. اعتراضات سیاسی در شکل تظاهرات در ابعاد نسبتاً محدودتر در میان هزاره‌ها در دهه‌های اخیر معمول شده است و مردم عادی آنرا وسیله مناسب و ممکن برای ابراز خواسته‌های خود دریافته‌اند. همچنین باید اضافه نمود که میکانیسم بکارگیری همه این منابع در برپائی یک جنبش به همکاری گروهی و فردی امکان پذیر شده است.

در کنار منابع که ذکر شد، به نقش منابع مالی و وسائل که در تظاهرات و جنبش اجتماعی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد نباید کم بها داد. این جنبش در آغاز مانند هر جنبش اجتماعی به کمک مالی اعضا و سازمانها و هواداران خود فعالیت خود را آغاز نمود. میکانیسم کانالیزه نمودن و جمع‌آوری آن با جلب حمایت و بسیج هواداران صورت پذیرفته است. تا قبل از فاجعه دوم اسد توجه جنبش روشنائی بر بسیج هرچه بیشتر نیروی انسانی متمرکز بود و رهبران آن با سازماندهی اعتراضات گمان می‌کردند که خواسته خود را بزودی میتوانند بر کرسی نشانند، اما حادثه 2 اسد جنبش را وارد فاز دشوار، طولانی و پیچیده‌ای نمود. کمکهای مالی هزاره‌های خارج از کشور درین مرحله نقش مهم و تعیین کننده‌ای در بقای این جنبش بازی کرد. جنبش روشنائی در حال حاضر به یک جنبش مدنی و سراسری هزاره‌ها در چهارچوب مطالبات ملی - مذهبی تبدیل شده است.

#### **4- جنبش روشنائی**

جنبش روشنائی مانند هر جنبش اجتماعی دیگر در یک چشم انداز کلی تبارز یک کنش جمعی توده‌ها از پائین بوده تا مرز و امتیازات سیاسی و اجتماعی حاکم را به چالش کشیده و یکباردیگر آنرا از نو باز تعریف نماید. این جنبش در امتداد اعتراضات مشابه اتفاق افتاد که برای نخستین بار حکومت و گروه‌های حاکم را در یک مطالبه ترقیخواهانه بمیدان طلبیده است. جنبش روشنائی بمثابه یک جنبش از پائین و در چهارچوب یک استراتژی دفاعی پامیدان نهاد و یک

---

با سرکوب متداوم خود هرگونه جاذبه حکومت دینی را برای جوانان و اکثریت مردم از میان برده است و در مقابل به گرایش سیکولاریستی و ملی جاذبه و مقبولیت بیشتری بخشیده است، روند که حتا شامل حال طلبه‌ها و روحانیون جوان هزاره نیز میگردد.

حرکت که از آغاز با توجه به ترکیب رهبری و فعالین و نیز شرایطی که در آن قرار داشته، حامل تناقضات و ویژه گیهای منحصر به فرد بوده است.

جنبش روشنائی به یک تعبیر وحدت نو علیه کهنه، نو که هنوز کاملن از حصار کهنه پرستی و چهارچوب تنگ سنت گرایی نر هیده است. جنبش شهری که میخوهد عدالت و ترقی برای ده را تضمین نماید و در عین سردادن شعارهای عدالت و برابری، فقط آنرا در قالب و بسته بندی ملی و مذهبی خریدار است. سران این جنبش از یکسو با رهبران سنتی خصومت میورزند از سوی دیگر مترصد اند تا با تمام قوا از رادیکالیزه شدن جنبش و حضور و نقش فعالین چپ جلوگیری کنند. در یک کلام جنبش خرده بورژوائی شهری که با پرچم و هویت انتیکی-دینی و با بسیج دانشجویان، کارگران و تهیدستان پا بصحنه نهاده است.

در عین حال جنبش روشنائی نویدبخش یک حرکت تازه ای مبارزاتی در یک جامعه محروم و جنگ زده ای است که دهه ها با جنگ و کشتار مداوم دست و پنجه نرم کرده است. این حرکت مانند هر جنبش اجتماعی دیگر با خود فرصتها و چالشهای را یکجا حمل می کند. جنبش روشنائی اولین حرکت اجتماعی است که حول یک خواست معین رفاهی و با یک شیوه جدید مبارزتی در جامعه بحران زده افغانستان پا به عرصه گذاشته است.

#### 1.4 - جنبش روشنائی و فرصتها

جنبش روشنائی از یکسو محصول فضای نسبتن باز و دموکراتیک است که بعد از سرنگونی رژیم طالبان در افغانستان مخصوصن در شهرهای بزرگ بوجود آمده است و از سوی دیگر این جنبش و یا جنبشهای مشابه آن می توانند در رشد و نهادینه شدن دموکراسی در کشور کمک نمایند. تاثیر جنبشهای اجتماعی بر روند دموکراسی و جامعه مدنی یکی از موضوعات مهم و پیچیده در علوم انسانی و جامعه شناسی است. تاثیر جنبشهای اجتماعی بر دموکراسی بطور مستقیم یک موضوع دشوار و غیرقابل محاسبه و بررسی بوده و جامعه شناسان برای اینکه بتوانند به بررسی این مسئله در عرصه پژوهشی جامعه عمل ببوشانند، تاثیر جنبشهای اجتماعی را بر "سرمایه اجتماعی" بمثابه پدیده مشخصتر و قابل ارزیابی مورد مطالعه قرار داده اند. در اینجا قبل از اینکه به فرصتها و پیامدهای جنبش روشنائی بر دموکراسی و جامعه مدنی بپردازیم، به رابطه مقوله "سرمایه اجتماعی" که از دو جهت با جنبش اجتماعی در پیوند است و رابطه علتی یا سببی آن با تغییرات اجتماعی بیشتر قابل بررسی می باشد، را بطور مختصر از نظر میگذرانیم.

"سرمایه اجتماعی" social capital مقوله ای است که برای نخستین بار توسط بوردیو (1983) Bourdieu و کولی ماند (1988) Colemand برای تعریف یک شبکه اجتماعی با ویژه گیهای معین تیوریزه شد. این اصطلاح که بشکل متافوریک یا استعاره ای از اقتصاد سیاسی اخذ گردیده است، به شبکه اجتماعی اطلاق میگردد که در نتیجه فعالیت مشترک و داوطلبانه بوجود می آید و اعضای شبکه در ضمن اعتماد متقابل به جایگاه و ارزش همدیگر واقف اند. نتایج آمار و اطلاعات سروی ارزش جهانی و اتحاد انجمن جهانی بیانگر اینست که سرمایه اجتماعی بر دموکراسی و دموکراسی بر سرمایه اجتماعی موثر است.

یکی از پیامدهای مهم "سرمایه اجتماعی" برای جامعه اینست که همکاری قوی بین گروه انسانی باعث میگردد تا دولت نتواند مستقیما بر شهروندان ستم روا دارد و نیز فضا را برای اپوزیسیون سازمان یافته فراهم می نماید. همچنین این همکاری به آنها تحمل، مصالحه، مشارکت سیاسی و توانائی رهبری را می آموزاند. "سرمایه اجتماعی" هم می تواند در ایجاد دموکراسی کمک نماید و هم در رشد و استحکام یک نظام دموکراتیک مثبت واقع گردد. مهمترین مسئله که آنرا در خدمت نهادینه نمودن دموکراسی قرار میدهد، تولید فضا برای ایجاد و انتشار دیسکورس انتقادی از رژیم حاکم است. گفتمان انتقادی که بلاخره برای مقاومت در برابر تعدی رژیم، با درجه بالای از سطح سرمایه اجتماعی منبع لازم برای سازمان جنبش مقاومت و یک حرکت عظیم عمل جمعی می باشد. روابط توأم با اعتماد، فضای را بوجود می آورد تا افراد قصد فعالیت ضد دولتی خود را به نمایش بگذارند، در نتیجه انتقاد جمعی با یک عمل جمعی در مقیاس وسیع فعال و وجود خارجی می یابد (Marwell and Oliver 1993).

منبع سرمایه اجتماعی مانند هر منبع اجتماعی دیگر در ساختار اجتماعی که فعالین در آن قرار دارند موجود است. رابطه اجتماعی در کنار روابط اقتصادی و رابطه هیرارشی قدرت در جامعه به رابطه ی اطلاق میشود که خیرخواهی



و مساعدت میان افراد توزیع می‌گردد. "سرمایه اجتماعی" بر اساس یک چنین رابطه ای بنا یافته است که در ضمن پیوند با دو رابطه دیگر ویژگیهای خود را دارد. سرمایه اجتماعی دارای روابط بیرونی و داخلی هر دوست که به ترتیب اتصال bridging و پیوند bonding نامیده میشوند. هر قدر یک سرمایه اجتماعی از پیوند محکم درونی برخوردار باشد به همان پیمانه عمل جمعی ناشی از آن میتواند دوامدار و تاثیرگذار باشد و به همان ترتیب هر قدر یک سرمایه اجتماعی از اتصالات بیشتری بهره مند باشد به همان اندازه تاثیرات آن بر کل جامعه بیشتر خواهد بود. برعکس اگر سرمایه اجتماعی فقط در مسیر پیوند درونی خود قرار گیرد و روز تا روز اتصال آن با شبکه های اجتماعی کل جامعه محدودتر گردد، می تواند برای دموکراتیزه کردن جامعه مضر باشد. "مشارکت سرمایه اجتماعی تا بحال الزام همیشه مولد نفع به دموکراسی نبوده است" (M. Olsen 1982).

جنبش روشنائی از یکسو محصول سرمایه اجتماعی است که قبلاً در میان فعالین اجتماعی هزاره بوجود آمده بود و از سوی دیگر این جنبش می تواند در آینده به بازتولید سرمایه یا سرمایه های اجتماعی بیشتری منجر گردد. یکی از پرسشهای اصلی در مورد جنبش روشنائی اینست که سرمایه اجتماعی برخاسته ازین جنبش در مسیر اتصال با گروه های و نهادهای دموکراتیک و مدنی جامعه افغانستان قرار دارد و یا اینکه بیشتر در لاک قومی و مذهبی خود فرو خواهد رفت؟ قراین تا کنون حاکی از این است که این جنبش در ایجاد روابط با گروهها و نهاد دموکراتیک و مدنی فراتر از مرزهای قومی و مذهبی پیشرفت قابل توجه نداشته است. رهبران و فعالین این جنبش تاکنون نتوانسته اند که همسویی گروه ها و نهادهای دموکراتیک سایر اقشار و گروههای انتیکی افغانستان را بخود جلب نمایند. جنبش روشنائی با وجود تلفات سنگین فقط در محدوده هزاره ها و آنها در محدوده گفتمان "ملی - مذهبی" توانسته راه باز نماید. چالشهای این جنبش موضوع بعدی است و درینجا باید اضافه نمود که جنبش روشنائی هنوز در مرحله آغازین فعالیت خود قرار دارد و جنبش هنوز امکان این را دارد که رفع تبعیض قومی را بحیث یک خواست ترقیخواهانه و دموکراتیک به خواست و گفتمان همه نیروهای ترقیخواه و دموکرات افغانستان تبدیل کند.

یکی از دستاوردهای مهم اجتماعی این جنبش کنارزدن و به حاشیه راندن رهبران جهادی و سنتی جامعه هزاره بوده است، حادثه ایکه تاکنون با تأسف در میان دیگر گروههای قومی و انتیکی افغانستان بوقوع نه پیوسته است. سرکردگان احزاب جهادی که با حمایت امریکا و متحدین دوباره بعد از سرنگونی طالبان بقدرت رسیدند، از همان ابتدا بقدرت رسیدن تا بحال بحیث یک عامل اصلی بی ثباتی و مخالف آزادیها و پیشرفتهای سیاسی و اجتماعی عمل کرده اند. تضعیف و منزوی شدن رهبران جهادی و سنتی توسط مردم و نیروهای ترقیخواه سیاسی و اجتماعی بیانگر یک تغییر جدی در جامعه است. ادامه این روند در میان اقوام و توده های مناطق دیگر افغانستان یک شاخص خوبی در قوام یافتن دموکراسی و جامعه مدنی میتواند باشد، واقعیت که حتی تصور آن، رویای خوش کنونی حاکمان جهادی و سنتی را به یک کابوس هولناک مبدل خواهد نمود. نظام دموکراتیک موجود یک پروژه یا برنامه بود که توسط غرب و "جامعه جهانی" در افغانستان پیاده گردید و لهذا ثمره عملی آن یک دموکراسی نیم بند، ناپایدار، فاسد بوده است که هم اکنون طبقات و اقشار اجتماعی کشور آنرا با خون دل تجربه میکنند. تجربه چند دهه در افغانستان بیانگر این حقیقت است که برای یک تغییر پایدار و مثبت نقش فعالانه مردم یک عامل بنیادی و ضروریست، نقش که در بهترین حالت خود را با جنبشهای اجتماعی از پائین ظاهر میسازد. حوادث و نارضایتی گسترده مردم از رژیم حاکم دال بر اینست که ظرفیت بالقوه چنین تغییرات از پائین در جامعه امروز از هر زمان دیگر در تاریخ این سرزمین بیشتر است. اما آنچه درین میان اهمیت دارد، تبدیل نمودن چنین ظرفیتهای به یک فرصت واقعی و تاریخی می باشد که جنبش روشنائی اینک درین مسیر پر پیچ و خم شجاعانه گام نهاده است.

#### 4.2 - جنبش روشنائی و چالشها

جنبش روشنائی هم از درون و هم از بیرون با دشواریها و چالشهای جدی روبروست، سنتز و پیامدهای مبارزه درین دو عرصه است که سرنوشت این جنبش را در آینده رقم خواهد زد. درینجا من سعی میکنم به مهمترین معضلات این حرکت اشارات و تحلیل مختصر داشته باشم که بررسی مفصل آنها از ظرفیت این مقاله بیرون است.

مهمترین چالش که جنبش روشنائی در بیرون به آن مواجه می باشد، حکومت قومگرا، ضعیف و فاسد "وحدت ملی" است. دولت قومگرا که در پی تامین و حفظ منافع و پایگاه قومی و گروهی خود در تلاش است، هیچگاه به سادگی با

خواست و مطالبه که جنبه قومی دارد، تن نخواهد داد. رژیم ائتلافی قومی نگران آنست که هرگونه کوتاهی درین عرصه معادل با از دست دادن حامیان اصلی این حکومت گردد. به یک معنی در شرایط کنونی مطالبه جنبش روشنائی، تغییر مسیر برق وارداتی توتاب، به یک رقابت و منازعه انتیکی و حیثیتی تبدیل شده است. تحقیقات در زمینه برخورد رژیم ها با جنبش اجتماعی بیانگر اینست که دولتهای ضعیف و انحصارگر در معامله با جنبشهای اجتماعی معمولن از در غیر رسمی و غیرجدی وارد میشوند، در حالیکه رژیمهای قوی و الحاقگرا در برخورد با جنبشهای اجتماعی با شیوه رسمی و جدی تمایل دارند. ضعف و فساد گسترده درین دولتها بیشترین موثریت و قدرت عمل را از آنها میگیرد و لهذا دولتهای نامبرده در معامله با اپوزیسیون خود با بی مسئولیتی تمام برخورد میکنند. در شرایط امروز افغانستان دولت "وحدت ملی" آنقدر ناتوان و غیرمسئول است که حتی از تامین امنیت یک تظاهرات در پایتخت کشور برآمده نمی تواند. این وضعیت بجای آنکه به یک تعامل سازنده با یک جنبش منجر گردد، فاصله و تضاد را افزایش می بخشد. با اینکه موجودیت و شکل گیری جنبشهای مانند جنبش روشنائی به تحکیم پایه های سیستم موجود میانجامد. رژیم غیرمسئول و بی اعتنا به مطالبات مردم به تضعیف جنبشهای که به ثبات رژیم کمک می نماید، صدمه وارد نموده و در مقابل جنبشها و جریانها را تقویت مینماید که در پی براندازی رژیم اند. فرصت سیاسی تاثیرات مهم بر جنبشهای اجتماعی دارد و هرگاه گروههای معترض و یک جنبش اجتماعی در یابند که تغییرات در یک رژیم ممکن است می توانند فعالین بیشتر را فعال سازند اما اگر برعکس هر گونه تغییرات را ناممکن و موضوع مورد مطالبه را بسته شده بیابند، جنبش مدنی در چهارچوب رژیم یا رو به خاموشی میگذارد و یا در مسیر انقلابی و براندازی رژیم تکامل میکنند.

فرصت سیاسی *political opportunity*، که در بالا به آن اشاره شد، تنها به مشخصات یک رژیم سیاسی خلاصه نگردیده، بلکه شامل تمام زمینه سیاسی در یک جامعه میشود. شرایط و نیروهای بالقوه برای تغییرات مثبت از پائین در جامعه افغانستان موجود است اما از شرایط و نیروهای بالقوه تا به بالفعل آنها تفاوت و فاصله ی زیادی وجود دارد. چالش دیگر جنبش روشنائی، شیوه نگرش و برخورد نیروهای تحول طلب و توده های مردم و رسانه ها به این جنبش است. سلطه دین و ناسیونالیسم قومی آنقدر در جامعه امروز افغانستان قوی و در موقعیت برتری قرار دارد که نه رهبران جنبش روشنائی میتواند فراتر از آن فکر و عمل کنند و نه رهبران و فعالین متعلق به گروههای انتیکی دیگر میتوانند این جنبش را در خدمت تحولات مثبت و نهادینه سازی جامعه آزادتر و عادلانه تر کمک و یاری رسانند. در همین راستا باید اضافه نمود که متاسفانه بعضی از نیروهای مترقی بجای انتقاد از کوتاهی رژیم در تامین امنیت تظاهرات، اصل اعتراض را نفی و رهبران جنبش را مسئول حادثه دوم اسد میدانند. بدینطریق ناخواسته با زمامداران بی کفایت رژیم حاکم همصدا گردیده و اصل مبارزه برای تغییر را بدلیل شرایط نامساعد تخطئه مینمایند. تمکین و نظاره گری در برابر کنش ارتجاعی و وحشیانه ی اسلامیستها جامعه را به سمت می کشاند که آنها در پی برقراری آنند.

رهبران و نیروهای سنتی هزاره با آنکه جایگاه قبلی خود را از دست داده اند اما این بمعنی این نیست که آنها چالش برای جنبش روشنائی و جنبشهای تحول طلب دیگر در آینده نخواهند بود. آنها کماکان از حمایت دولت، رهبران و احزاب سنتی و جهادی دیگر مستفید اند و هنوز حامیان محلی و منطقوی خود را دارند. آنها از هر امکان چه داخلی و خارجی سود خواهند برد تا جایگاه از دست رفته خود را مجدد بدست آورند. آنها هم اکنون با همکاری دولت سعی مینمایند وجهه از دست رفته خود نزد مردم را ترمیم کنند و بطور مودیانیه و بلاوقفه در پی نابودی، تضعیف و یا مهار جنبش روشنائی اند. باید اضافه نمود که درین میان طیف از افراد بیطرف و "خیرخواه" هزاره نیز موجود است که نفع "قوم" را در اتحاد قوم می بینند و لهذا مصرانه در پی اتحاد مجدد رهبران سنتی و جنبش روشنائی می باشند. یک چنین خواست "خیرخواهانه" در عمل بمعنی تعطیل جنبش و دفاع از جایگاه و نقش ترک برداشته رهبران سنتی و جهادی است. بهترین معیار در تشخیص یک موضع پیامد اجتماعی و سیاسی آنست.

جنبش روشنائی مانند هر حرکت اجتماعی دیگر نمیتواند از چالشهای درونی مبرا باشد و دشواریهای درونی با توجه به عدم توفیق این حرکت در عمل و نیز فاجعه دوم اسد که ضربه سنگین را در پی داشت، یک امر اجتناب ناپذیر بنظر میرسد. این ضربه تا آن حد سنگین بود که به احتمال زیاد اگر حمایت مادی و معنوی حامیان این حرکت از خارج کشور نمی بود، از جنبش روشنائی بعد از آن فاجعه یک خاطره تلخ و دردناکی بجا میماند. باور به پیروزی و متغیر "اثر بخشی" عامل مهم در ایجاد و ادامه فعالیت یک جنبش و عمل جمعی است و شانس شرکت حامیان جنبش را بالا می برد. جنبش روشنائی عمدتن یک ائتلاف از ناسیونالیستهای مذهبی و غیرمذهبی هزاره است. یک ائتلاف که هنوز جناح مذهبی با جا انداختن هر چه بیشتر ارزشهای مذهبی و سنتی بجا مانده از حزب وحدت، جناح اصلی و حاکم این حرکت

را میسازد. این جناح با بهره برداری از امکانات مادی و معنوی (بسیج منابع) و سمبولها مانند "مصلی مزاری" و تصاویر و نام "مزاری" و گفتمان حاکم "قومی- مذهبی"، در پی تحکیم هرچه بیشتر موقعیت برتر شان می باشند. جناح مذهبی تاکنون موفق شده اند تا با برجسته نمودن و تقدس سازی "مزاری" (هژمونیم فکری) نه تنها فعالیت امروز خود را با گذشته پیوند دهند و جنبش روشنائی را ادامه فعالیت درست و اصولی حزب وحدت معرفی کنند، بلکه با ایجاد چنین چهارچوب framing<sup>8</sup> در بیان واقعیت، رهبری و هژمونی سیاسی و ایدئولوژیک خود را بر دیگران تحمیل نمایند. این هژمونیم فکری را حتی در خارج از کشور میتوان مشاهده نمود. تظاهرات هواداران جنبش روشنائی در بروکسل و گردهمایی های شان در شهرهای دیگر اروپائی در سال قبل بخاطر مصادف شدن آن با ایام محرم با منع کف زدن همراه بود و یا اینکه جلسات آنها در بسیاری شهرهای اروپائی در مساجد که صفوف زنان و مردان باید کاملن از هم جدا باشند، برگزار میگردد.

جناح مذهبی و غیرمذهبی با شیوه های که رهبران موجود جنبش در پیش گرفته است، بمشکل خواهند توانست کار مشترک را در یک چشم انداز طولانی از پیش برده و موفق به ایجاد و رشد "سرمایه اجتماعی" واحد گردند. فشارهای رهبران سنتی بر رهبران جدید با وارد نمودن اتهامات مانند بی دینی و میگساری و غیره در مقاطع، یکی از علل رو آوردن رهبران جنبش به فعالیتهای دینی بود که در مواردی با اعتراض فعالین و هواداران لائیک این جنبش مواجه گردید. هر قدر جنبش از سیاست و اهداف رهبران سنتی و احزاب سنتی و جهادی فاصله گیرد، به همان اندازه ارزشها و سمبولهای ناسیونالیستی - مذهبی بیشتر رنگ خواهد باخت. یا بعبارت دیگر هر قدر این جنبش با نهادها و سازمانهای دموکراتیک و مدنی کشور متصل گردد و "سرمایه اجتماعی" آن بتواند پلها و اتصالات را با شبکه های غیرملیتی و دموکراتیک و طبقاتی بوجود آورد، هویت قومی و مذهبی جنبش کم رنگتر خواهد شد. چگونگی برخورد به این معضله و چالشهای دیگری که در بالا به آن اشاره شد، سرنوشت این جنبش و جایگاه آنرا در تحولات آینده سیاسی و اجتماعی کشور تعیین خواهد کرد. تجربه جنبش صلح در امریکای مرکزی در سالهای 1980 نشان داد که بخشهای مذهبی آن از توسعه لازم بازماندند و نتوانستند کاری چندانی انجام دهند و برعکس بخشهای سیکولار جنبش صلح به چنین سرنوشت دچار نگردیدند. (Smith 1996:22)

### 3.4 - چشم انداز جنبش روشنائی

جنبش روشنائی یک پدیده مهم سیاسی و اجتماعی در تحولات چند دهه اخیر در کشور است. اولین بار است که هزاران انسان با اتحاد حول یک خواست معین به یک حرکت جمعی دست به اعتراض میزنند. جنبش روشنائی اگر از سوئی نتیجه یک فضای نسبتن باز سیاسی است اما از سوی دیگر حرکت است که می تواند بر فرایند و روند آزادیخواهی کشور تاثیر مثبت بجا نهد و به نهادینه نمودن ارزشها و شیوه های مبارزه دموکراتیک در کشور کمک نماید. اما برای واقعیت بخشیدن به این امکان ضرورت به قابلیت ها و خصوصیات معین می باشد که رهبری آگاه و محیط مناسب سیاسی مهمترین آنهاست. رهبری، "سرمایه اجتماعی" و سازمان های جنبش می توانند با ایجاد روابط با سازمانهای و نهادهای دموکراتیک، مدنی و برابری طلب جامعه، جنبش را از محدوده قومی و مذهبی فراتر برده و بر تحولات جامعه در کل تاثیرگذار سازد. تضعیف و به حاشیه راندن جناح مذهبی و محافظه کار از یکسو و تقویت نیروهای آزادیخواه و پیشرو جنبش از سوی دیگر می تواند جنبش روشنائی به یک الگو و چشم انداز مبارزات دموکراتیک تبدیل نماید. اگر نیروهای پیشرو و آزادیخواه بخواهند و قادر گردند که مسئله تبعیض و نابرابر قومی را بمثابه یک خواست و مطالبه آزادیخواهانه و انسانی به گفتمان اجتماعی کل جامعه افغانستان تبدیل کنند، نقش و موقعیت نیروهای محافظه کار بسرعت کاهش یافته و جنبش واقعن به جنبش روشنائی سراسر جامعه تبدیل خواهد گشت. این جنبش نباید با "خط قرمز" سازی یک یا چند خواست مشخص، رفع تبعیض و برابری اقوام و ملیتهای ساکن افغانستان را تحت الشعاع آن قرار دهد. همه تلاش و بقای یک جنبش را تابع یک خواست مشخص قرار دادن، نه فقط محدود نمودن دامنه جنبش بلکه شکنندگی و ضرر های را در پی دارد. اگر مسئله اصلی "فرق است نه برق"، باید خود را در شعار و مطالبات این جنبش منعکس سازد. گرچه

<sup>8</sup> فرم دادن یا چگونگی جا انداختن یک خواست در شکل دهی، ادامه و ماهیت یک جنبش اجتماعی نقش مهم را بازی میکند. فرم دادن یا چهارچوب در کنار بسیج منابع و فرایند فرصت سیاسی بحیث دینامیسم مرکزی در مشخصات و بروز جنبش اجتماعی مدنظر قرار میگیرد. رهبران و فعالین با حرکت زمینه های فکری و اجتماعی جنبش به خواسته های خود معنی می بخشند. برای آگاهی بیشتر از موضوع به آثار درینمورد از جمله این نوشته مراجعه کنید: Framing processes and social movement by Rabert D. Benford

مسئله مشخص و کنکرت بمثابه تجلیگاه ذات و روند حاکم اجتماعی، باید سرآغاز یک حرکت و نقطه شروع باشد اما توقف در آن، دامنه حرکت جنبش را محدود و ناپایدار میسازد.

کیفیت رهبری و عملکرد جنبش یک رابطه ای دوجانبه است. اگر فعالین و رهبران پیشرو این جنبش در داخل و خارج کشور با پیوند زدن رفع ستم و تبعیض ملی با خواست های برابری طلبانه و آزادیخواهانه کل جامعه موفق گردند، در آنصورت نقش و موجودیت جناح و نیروهای محافظه کار مذهبی در رهبری و بدنه جنبش بخودی خود کاهش می یابد. سمت گیری مثبت این جنبش تنها یک امر درونی نه بلکه به نیروها و نهادهای مدنی کل جامعه بستگی دارد. باقی ماندن این حرکت در چهارچوب انتیکی و فقط قومی دیدن آن به ناتوانی و عقبماندگی جنبش آزادیخواهی و برابری طلب جامعه رابطه دارد. نباید فراموش نمود که یک جنبش آزادیخواهی در یک بستر سیاسی قومی و انتیکی نمی تواند شکل و شمائل قومی بخود نگیرد. لهذا سهم فعال و رابطه فعال جامعه مدنی و نهادهای دموکراتیک غیر قومی می توانند در تعیین سرنوشت این جنبش نقش مهم بازی نماید.

چشم انداز دومی باقی ماندن این جنبش در قالب ملی - مذهبی آنست، واقعیت که اکنون وجود دارد. افراد و محافل مذهبی و ناسیونالیست که تا این لحظه خط و مسیر این جنبش را تعیین میکنند، خواهان نگاه داشتن جنبش با وضعیت فعلی آنست و حتا بیش ازین میخواهند جنبش را محدودتر و قومی تر سازند. این جنبش آنگاه به انحطاط کامل کشیده خواهد شد که پل ارتباطی خود را نه با محافل و نهاد پیشرو جامعه بلکه با سرکردگان سنتی و مطرود برقرار سازند.<sup>9</sup> این خطر واقعی است چون زمینه های عینی و ذهنی این آلترناتیف هنوز از میان نرفته است.

رهبران سنتی از هر امکان استفاده خواهند کرد تا موقعیت و نفوذ از دست رفته را دوباره بدست آورند و کنار آمدن با جنبش روشنائی و کنترل آن مهمترین گزینه در رسیدن به این هدف می تواند باشد. شواهد حاکی از آنستکه آنها از یکسو بر جنبش با اشکال متفاوت فشار می آورند و از سوی دیگر با دادن امتیازات معین میخواهند فاصله و اختلافات خود را با آنها کمتر سازند. رهبران مذهبی - ملی جنبش روشنائی از یکسو با جازدن در محدوده خود و از جانب دیگر با از دست دادن مهمترین ابزار اعتراض و وارد نمودن فشار بر دولت یعنی تظاهرات شهری، تحت فشار قرار دارند. تظاهرات بیرون مرزی جنبش روشنائی تاکنون انعکاس<sup>10</sup> گسترده نداشته است و هنوز در همان چهارچوب قومی و مذهبی قرار دارد. ادامه و حفظ جنبش در یک چنین وضعیت امر دشواری است و رهبران جنبش روشنائی ناگزیر از چاره اندیشی اند که نزدیکی با رهبران سنتی میتواند یکی از گزینه ها باشد. هرگاه این جنبش همچنان در چهارچوب قومی - مذهبی ادامه یابد و نتواند از حمایت نیروهای دموکراتیک برخوردار گردد، آنگاه این جنبش تنها می تواند به بازتولید "سرمایه اجتماعی" خود توفیق یابد. "سرمایه اجتماعی" که به پیوند درونی بیشتر و پیوند بیرونی کمتر خواهد انجامید. در آنصورت جنبش روشنائی نه عامل مثبت در رشد دموکراسی و ترقی کل جامعه بلکه در جهت عکس آن سیر خواهد کرد. در آنصورت جنبش روشنائی نخواهد توانست به یک جنبش مدنی برای برابری حقوق شهروندی و رشد متوازن کشور تبدیل گردد. یک چنین چشم انداز و سرنوشت، ناخواسته ترین سناریوی است که یک جنبش اجتماعی می تواند به آن بیانجامد.

## 5- نتیجه گیری

اعتراضات دو سال اخیر نشان داد که جامعه افغانستان بستر تضادها و دارای پتانسیل و ظرفیت عظیم از تحول و تغییر از پائین است. این حوادث نشاندهنده اینست که واقعیت تحولات سیاسی افغانستان با جنگ جاری، دو قطب دولت و حامیان آن و طالبان و متحدین آن خلاصه نمیشود بلکه جبهه و قطب سومی در حال شکلگیری است. جبهه و قطب که شهرها خاستگاه آنست و توده های معترض شهری اعم از کارگران و خرده بورژوازی نیروی اصلی آنست تا تغییرات را موجب گردد که هیچ نیروی ارتجاعی و ستمگر در آن ذیفع نباشند. این اعتراضات می تواند زنگ خطر را برای

<sup>9</sup> از مدتی است یک نوع "آتش بس" میان رهبران جنبش روشنائی و رهبران حزب وحدت (هر دو شاخه آن) بوجود آمده است و این می تواند نشانه از سازش و روابط دوستانه تلقی گردد.

<sup>10</sup> درین آواخر بعضی مدیای جهانی رویکرد مثبت در پوشش جنبش نشان داده اند و اگر این پروسه تقویت یابد، موقعیت بهتری برای جنبش رخ خواهد داد.

آنانیکه از بی تفاوتی و استیصال مردم در قدرت و مکنند، بصدا درآورد. این اعتراضات حداقل جرقه های این امید را زنده کرده است که مردم ازین ببعء میخوانند در تعیین سرنوشت شان فعالانه سهیم باشند.

آنچه حوادث دو سال اخیر را از دیگر حوادث متمایز میسازد، تبدیل شدن این اعتراضات به یک جنبش اجتماعیست، جنبش که هنوز اهداف خود را از دست نداده و میکوشد مرزهای قدرت و امتیازات را از نو بازتعریف کند. اینکه بخش از انسانها در حدی از آمادگی ذهنی و عملی میرسند که حرکت جمعی را از پائین سازمان دهند و با صاحبان قدرت درگیر شوند تا مرزهای قدرت و امتیازات را از نو تعیین کنند، نماد و جلوه از بیداری و شکوفائی یک جامعه است. جنبش اجتماعی که جلوه از این بیداری است، نه یک پدیده ابتدا به ساکن و تصادفی بلکه محصول و عصاره یکسری تحولاتی است که در طی یک پروسه و در نتیجه عوامل و پارامترهای متعدد تکوین یافته است.

درست به همین دلیل اعتراضات دو سال اخیر جنبش روشنائی را از خود بجا نهاد، جنبش که زمینه های فکری و مادی آن در نتیجه پیشینه تاریخی و حوادث سیاسی فراهم شده بود. جنبش روشنائی که توسط توده ها و روشنفکران ملیت هزاره پا بعرصه وجود نهاد و صفحه جدیدی را در مبارزات اجتماعی رقم زد، دلایل عینی و ذهنی خود را دارد. هزاره ها در زمره گروه قومی و اتنیکی بشمار میرود که نه تنها هویت جمعی در میان آنها بیش از سایرین رشد و نسج بیشتری یافته بلکه این خودآگاهی در میان آنها پاگرفته است که خود را یک گروه محکوم بدانند که دایم در معرض تبعیض و بیعدالتی های سیاسی و اجتماعی قرار گرفته اند. اعتراضات سیاسی این مردم در سالهای اخیر و از جمله حرکت "تبسم" حس و باور "اثربخشی" عمل جمعی را در آنها تقویت نموده است. هویت جمعی، بیعدالتی و حس "اثربخشی" آن سه متحول اساسی درتحلیل روانشناسی اجتماعی است که به یک عمل یا اعتراض جمعی که بنیاد یک جنبش اجتماعی را شکل می بخشد، منجر میگردد. عمل جمعی برای آنکه بتواند به یک جنبش اجتماعی که قدرت حاکم را به چالش می کشد ارتقا یابد، به شبکه ای از کادرهای پراتیسن که باهم شناخت و اعتماد دارند، یعنی "سرمایه اجتماعی" ضرورت دارد. وجود یک چنین شبکه است که آگاهی و واقعیت از طریق پراتیک جمعی انسان برای تغییر جامعه و ایجاد مناسبات جدید وارد تاریخ و مبارزه اجتماعی میگردد. هر جنبش اجتماعی "سرمایه اجتماعی" خود را می طلبد و بدون یک "سرمایه اجتماعی" خاص، شکل گیری یک جنبش اجتماعی معین ناممکن است. بررسی ها بیانگر اینست که شبکه ای از کادرهای معترض و آماده عمل در نواحی غرب کابل میان هزاره ها شکل گرفته بود که اولین نقش خود را در سازماندهی و بسیج درتظاهرات "تبسم" به نمایش نهاد. موجودیت شبکه ای از کادر های پراتیسن موجب میگردد تا منابع غیرانسانی که بعد از سرمایه انسانی برای بقا و عمل جنبش حیاتی اند، تضمین گردد. رهبران و فعالین جنبش روشنائی تاکنون موفق گردیده اند که منابع مالی، فرهنگی و غیره را از اعضا و هواداران خود جهت ادامه فعالیت و اعتراضات موفقانه مورد بهره برداری قرار دهند.

جنبشهای اجتماعی آزادیخواهانه از طریق "سرمایه های اجتماعی" تاثیرات خود را بر دموکراسی و جامعه مدنی بجا میگذارد. جنبشهای اجتماعی از یکسو محصول فضای باز سیاسی و دموکراسی است و از سوی دیگر از طریق سرمایه اجتماعی خود بر پروسه و روند دموکراسی تاثیر میگذارد. سمتگیری مثبت و یا منفی آن بستگی به چگونگی این سرمایه اجتماعی است که میتواند از دید جامعه شناسان "بیرون گرا" و یا "درون گرا" باشد. سرمایه اجتماعی که متمایل است تا با دیگر نیروهای مدنی و دموکراتیک جامعه پیوندد، به دموکراسی و آزادیهای بیشتر کمک میکند اما سرمایه اجتماعی "درون گرا" می تواند به نتیجه برعکس بیانجامد و دموکراسی و ارزشهای آزادیخواهانه را در معرض تهدید قرار دهد. جنبش روشنائی با کاراکتر و ماهیت عمدتاً مذهبی - اتنیکی از ظرفیت درونگرایی و بیرونگرایی هر دو برخوردارست. اینکه این جنبش در چه مسیر تحول خواهد کرد بستگی به تغییرات درونی و شرایط سیاسی و اجتماعی است که این جنبش درآن قرار دارد.

منابع

- Calhoun, G. (1993). New Social Movements of the Early Nineteenth Century. *Social Science History*, ss. 385 - 427.
- Calhoun, C. (. (u.d.). New social movement of early nineteenth century. *Social Science History*, vol. 17, no. 3, ss. 385- 487.
- Chatterjee, P. (. (u.d.). *The Nation and its fragments. princeton University press.*
- Cox, L. (. (u.d.). Gramsci, movements and method:The politics of activist research. *paper available online at < www.iol.ie/toolsforchange>.*
- Cox, L. (1998). Gramsci, Movements and Methode. *Althernative future and popular protest.* Manchester Mitropolitan.
- David S. Meyer, S. S. (1996, may). Movements, countermovements, and structure of political opportunity. *The American Journal of Sociology* vol. 101 No. 6, ss. 1628 - 1660.
- Diani, M. (1992). The concept of social movement. *Sociological Review* 40, ss. 1 - 25.
- Diani, M. (1997). Social movement and social capital: A network perspective on the movement outcomes. *Moblization: An international journal*, ss. 129- 147.
- Doug Mcadam, R. P. (1993, november). specifying the relation between social ties and activism. *The american journal of sociology* , ss. 640 - 667.
- Gale, T. (2005). *The Civil Rights Movement. Greenhaven Press.*
- Garrow, D. J. (u.d.). Grassroots Organization played the Most important role in the civil rights movement.
- Gillham, B. E. (u.d.). Resource Mobilization Theory.
- Goodwin, J. (2001). No other way out: State and revolutionary movements, 1945 - 1991. *Combridge University Press.*
- Gorp, B. V. (u.d.). The Constructionist Approach to framing: Bring Culture back in. *Journal of Communication.*
- Jasper, J. M. (u.d.). A strategic Approach to collective Action: Looking for Agency in social movement choices.
- John D. McCarthy, M. N. (1977, may). Resource mobilization and social movements: A partial Theory. *The American Journal of Sociology*, ss. 1212 - 1241.
- Kahan, D. M. (2002). The Logic of Reciprocity: Trust, Collective Action, and Law. *John M. Olin Center for studies Economics and public Policy Working Paper, Paper 281.*
- Klandermans, H. J. (u.d.). Social Movements and Culture.
- Lawson, S. F. (u.d.). National leaders played the most important role in the civil right movements.
- Morris, A. D. (1984). origins of the Civil Rights Movements. *New York: Free Press.*
- Myra Marx Ferree, F. D. (u.d.). Mobilization and meaning.

Nahed Eltantawy, J. B. (2011). Social Media in the Egyptian Revolution: Reconsidering Resource Mobilization Theory. *International Journal of Communication* 5., ss. 1207 - 1224.

Negri, M. H. (2004). *Multitude, War and democracy in the age of empire*. New York: The Penguin Press.

Newton, K. (u.d.). Social movement and democracy. *university of Essex*.

Nilsen, A. G. (2009). The authors and the actors of their own drama: Towards a marxist theory of social movement. *Capital & Class*.

Olsen, M. J. (1965). The Logic of Collective Action. *Cambridge: Harvard University Press*.

Ostrom, E. (1998, march). A Behavioral Approach to the Rational Choice Theory of Collection Action. *American Political Science Association*, ss. 1 - 22.

Paxton, P. (2002, april). Social Capital and Democracy, An Interdependent Relationship. *American Sociological Review*, ss. 254 - 277.

Ruggero, E. C. (2012, april). Social Movement Theory Primer.

Ruggero, E. C. (2012, april). Social Movement Theory Primer part 2.

Seippel, Ø. (2003). Sosiale bevegelser, innføring, oversikt utfordringer. *Sosialogisk tidskrift*, s. nr. 2.

مارکس، ک. (u.d.). تزه‌های در باره فویرباخ (ویرایش انگلس در 1888.

منش، ش. و. (1369). خرداد. (شالوده‌های ماتریالیسم پراتیکی مارکس نقد، سال اول شماره دوم، 6 - 32، ss. ,

---